

قزلباش اصطلاح منفور عصر شاه اسماعیل زمینه‌های تاریخی پدیداری اصطلاح قزلباش و پی‌آمدهای ناشی از به‌کارگیری آن*

عطاءالله حسینی^۱

چکیده

به کار نبردن مفاهیم و اصطلاحات در غیر زمان تاریخی آن‌ها، لازمه روایتگری تاریخی است. برخی از مورخان و محققان، آگاهانه یا ناآگاهانه، با به‌کارگیری برخی از اصطلاحات و القاب در بستر زمانی غیر واقع آن‌ها، به تحریف امر واقع در تاریخ می‌پردازند. این پدیده در بین مورخان و محققان تاریخ ایران عصر صفوی شیوع داشته است. به‌کارگیری اصطلاح «قزلباش» توسط مورخان پس از شاه اسماعیل برای دهه‌های نخستین عصر صفوی، باعث بدفهمی تاریخ اجتماعی و سیاسی آن زمان شده است. قزلباش، از جمله مفاهیم تنش‌زای عصر صفوی بود. این لفظ در نزد ایرانیان مقبولیتی نداشت و مورد استفاده نبود. با پدیدار شدن این لفظ، فضایی از خصومت در میان ایرانیان و همسایگان ایجاد شد. ریشه‌های تاریخی این فضای خصومت‌آمیز با محوریت پدیده «قزلباش»، مسأله تحقیق حاضر بود. نویسنده با ابتناء کار بر روش تاریخی و استفاده از منابع عصر، پس از انجام تحقیق، به این نتیجه رسید که قزلباش لفظی است دشمن ساخته. از این رو، شاه اسماعیل و دولتمردان او از این لفظ استفاده نمی‌کردند. این اصطلاح برای نخستین بار در حبیب‌السیر که تألیف آن پس از مرگ شاه اسماعیل به پایان رسید، به کار گرفته شد و پس از آن به تدریج وارد ادبیات عصر، اعم از متون تاریخی و مکاتبات دولتی گردید. واژگان کلیدی: ایران، صفویه، عثمانی، قزلباش.

Kizilbash: A Pejorative Term at the Time of Shah Isma'il I

Ataollah Hassani²

Abstract

When writing history, one has essentially to avoid using concepts and terms anachronistically. Some historians and history scholars, intentionally or unintentionally, do this and put in use the newly generated terms and titles to refer to old times; hence, distorting historical facts. Historians of the Safavid period were accustomed to this phenomenon. Using the term "Kizilbash" for the events of first decades of the Safavid era by the historians of post-Isma'il I period, has led to misunderstanding of social and political history of that time. "Kizilbash," was a contradictory term in that period. This term, being pejorative, had no legitimacy among Iranians. So, it was not accepted and put into use by them. The coinage and use of this term generated a sphere of hostility between Iranians and their neighbor states. This article, based on historical method of research and primary sources, aimed to investigate the "Kizilbash" phenomenon, as the core of this hostile sphere, to find out the causes and roots of the problem. Findings asserted that "Kizilbash" was a term derogatorily applied by safavids' enemies. So, Shah Isma'il I and his statesmen did not use it. This term, for the first time, was appeared in *Habib Al-Siyar* which began to be written at 927 AD and was finished after Shah Isma'il I's death in 930 AD.

Keywords: Iran, Safavids, Ottoman, Kizilbash.

۱. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی * نویسنده، پروپوزال تحقیق حاضر را در سال ۲۰۱۰ میلادی برای چند دانشگاه در انگلستان و کانادا و امریکا فرستاد و با موافقت سرکار خانم دکتر کاترین بابایان - استناد مطالعات ایران شناسی دانشگاه میشیگان - افتخار همکاری با ایشان در سال ۲۰۱۱ م. ممکن گردید و در همان موقع تحریر اولیه مقاله نیز به استحضارشان رسید. پس از بازگشت به ایران تحقیق مشترکی که درباره زن در تاریخ میانه ایران بود، به چاپ سپرده شد و انتشار تحقیق حاضر به امروز ماند. نویسنده از ایشان که فرصت مطالعاتی او را در دانشگاه میشیگان فراهم آورد و به پیش‌برد تحقیق حاضر یاری رساند، بسیار سپاسگزار است و آرزوی ملاقات و خدمت به ایشان را در ایران دارد. * تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۶/۱۵ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۹/۱۰

2. Associate Professor, History Department of Shahid Beheshti University, G.C. E-mail: a-hassani@sbu.ac.ir

مقدمه

در تاریخ ایران با اصطلاح‌ها و نام‌های بسیاری، از قبیل ضحاک، اسکندر، عجم، چنگیز، تیمور، و قزلباش رو به رو می‌شویم که ایرانیان آن‌ها را در ابتدا خجسته و پسندیده نمی‌شمرده‌اند. ولی، نه تنها با گذشت زمان و گشت زمانه از آن‌ها کراهت‌زدایی کرده‌اند، بلکه، استفاده همگانی از آن‌ها را نیز با نوعی تکریم و تعظیم همراه نموده‌اند. گویا خواسته‌اند، بدین طریق، تهدید را به فرصت تبدیل کنند. اگرچه، علت‌یابی این مسئله می‌تواند رمزگشای جنبه‌ای از رفتارشناسی تاریخی ایرانیان از منظر روان‌شناختی آن گردد.^۳ اما، به این پدیده از جنبه دیگری نیز می‌توان نظر افکند. قصد نویسنده در این مقاله، پرداختن به این پدیده از منظر تاریخنگاری است.

تاریخ، فرایند شدن هاست. تاریخنگار، در روایت خود از تاریخ، ناگزیر از رعایت ترتیب زمانی رویدادها و به کاربردن به جای مفاهیم و اصطلاحات است، تا بتواند تحلیل فرایندی درست و مطابق واقعی را عرضه نماید. زیرا، هر نوع جابه‌جایی در زمان و مکان پدیده‌ها، در گزارش تاریخی، به از کف دادن زنجیره علل و فروپاشی نظم فرایند کنش و واکنشی پدیده‌های تاریخی منجر می‌شود. تسری دادن مفهوم نوین یک اصطلاح به ادوار گذشته، نمونه چنین رفتاری است. مورخان و محققان، گاهی آگاهانه گاهی ناآگاهانه و از روی تقلید، با به‌کارگیری برخی از اصطلاحات و القاب و عناوین مناصب در بستر زمانی غیر واقعی آن‌ها، به تحریف امر واقع در تاریخ پرداخته‌اند. این رفتار که از موقعیت حاضر و منفعت زمانی مورخ یا محقق منشأ می‌گیرد، خواسته یا ناخواسته، نوعی دستکاری در ذهن خواننده است و نشان از اراده معطوف به کسب محبوبیت، منزلت، و مشروعیت برای کسانی، یا سلب محبوبیت، منزلت، و مشروعیت از کسانی دارد.

رویه تخریبی دیگر مورخان و محققان در روایت تاریخ، له یا علیه نویسی است. نمونه را، اینان زمانی که متمسک به یک لفظ دشمن - ساخته می‌شوند و آن را در باره شخص یا جماعتی به کار می‌برند، یا این که خود، در تحلیل نقش بازیگران، آنان را به دسته‌های اهورایی و اهریمنی و قهرمان

۳. نظر به این که مشروعیت یافتن استفاده از این نام‌ها و اصطلاح‌ها و واژگان در حوزه اجتماعی، پس از یک دوره ایستادگی و مبارزه و مدتها بعد از سپری شدن دوران بروز و ظهور آن‌ها رخ می‌داده است، به نظر می‌رسد که علت آن را باید از یک سو در روحیه مدارا پسند ایرانی و از سوی دیگر در قاعده خودی‌سازی و هضم فرهنگی جستجو کرد که طبعاً بنیان هر دو بر نوعی روحیه خودمداری و بیگانه‌ستیزی است؛ پدیده‌ای که در قلمرو مذهب، بسته به موقعیت غالب و مغلوبی، یا به صورت سکوت و پنهان کاری و تظاهر، و یا در قالب تکفیر و تضلیل و ... خود را نشان داده است که به ترتیب تحمل فشار، و یا خصیصه خودمداری می‌تواند منشأ آن بوده باشد. درباره دگردیسی رویکرد ارزشی ایرانیان نسبت به پدیده «اسکندر»، رجعی علت را در روحیه «از آن خودسازی» ایرانیان دانسته و می‌نویسد: «... ما ... اگر از سر کین اسکندر را گجسته می‌نامیم، سرانجام با ساختن اسکندرنامه‌ها بنا را بر این می‌گذاریم که حتی دشمنان را از آن خود بدانیم...» نک به: پرویز رجعی، ترازوی هزار کفه (تهران: انتشارات پژوهاک کیوان، ۱۳۸۱)، ص ۲۷۳.

و ضد قهرمان تفکیک و تقسیم می‌کنند و رویداد آفرینان را در ترازوی حق و ناحق می‌نشانند، از موضع بی‌طرفی خارج می‌شوند. این پدیده، که انگیزه انجام تحقیق حاضر است، در بین مورخان و محققان تاریخ ایران عصر صفوی شیوع داشته است و سهل انگاری ایشان در به کارگیری اصطلاح «قزلباش» برای دوره شاه اسماعیل و پیش از او باعث بدفهمی حد و حدود نفوذ اجتماعی - سیاسی گروه‌های اجتماعی آن زمان شده است.

گاهی، بدیهیات تاریخ را در بوته نقد آزمودن و امر واقع پنداشتن مشهورات را به رنگ شک آلودن و به قلم تحقیق پرده از رخسار حقیقت واقع برافکندن، می‌تواند یافته‌های نوینی فراچنگ پژوهشگر تاریخ آورد. در مقاله حاضر، با این رویکرد تحقیقی، این فرضیه که «قزلباش» از جمله مفاهیم تنش‌زای دهه‌های نخستین عصر صفوی بوده و در نزد ایرانیان - از منظر قدرت گرفته تا غیر آن - مقبولیتی نداشته و تا مدت‌ها به کار گرفته نمی‌شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گروه‌های قومی و مذهبی - اعم از شریعت‌مدار یا طریقت‌مدار - در تاریخ ایران نقش آفرین بوده‌اند. اینان در روال طبیعی زاد و رود خود به نامی معروفیت پیدا کرده‌اند که آن نام را یا خود برگزیده‌اند و یا دیگران ایشان را بدان معنون ساخته‌اند. تا آن جایی که این نام‌گذاری‌ها فاقد بارمعنایی و اکنش برانگیز بوده، مورد پذیرش قرار می‌گرفته‌اند. اما، هر زمان که نامگذاری نشانه‌ای از تحقیر ارزش‌های قومی و مذهبی تلقی می‌شده است، به درگیری و خصومت راه باز کرده و تا زمانی که راهی برای برون - رفت از فضای به وجود آمده پیدا نمی‌شده، درگیری‌ها تداوم پیدا می‌کرده‌است.

قزلباش^۴ از جمله لقب‌های دشمن - ساخته، و حاکی از موضعی کین‌توزانه و تحقیرکننده است. این لفظ در نزد ایرانیان - از شاه اسماعیل گرفته تا دیگران - مقبولیتی نداشت و لذا، با پدید آمدن‌اش، فضایی از خصومت در میان ایرانیان و همسایگان ایجاد شد. علل، عوامل، و ریشه‌های تاریخی این فضای خصومت‌آمیز، با محوریت پدیده «قزلباش»، و چگونگی پیدایش و تداوم آن، مسأله تحقیق حاضر است.

هدف این مقاله، که بر بنیان روش تاریخی و بررسی منابع دست اول، اعم از اسناد و مدارک و متون تاریخی و ادبی استوار گردیده است، از یک طرف، شناخت فضای حاکم بر دوره‌ای است که

۴. املاي «قزلباش» در متون اولیه و تحقیقات به صورت‌های مختلف آورده شده‌است. برخی به نحوه تلفظ آن در نزد ترکان، با لهجه‌های مختلف، توجه داشته‌اند، و برخی تلفظ فارسی زبانان را ملاک گرفته‌اند. عده‌ای آن را کلمه‌ای ترکیبی دیده‌اند و کسانی هم به مثابه یک کلمه. به هر حال نمونه‌های دیده شده این‌ها هستند: قزلباش، قیزیل باش، غزلباش، Kızılbaş Kızıl-baş, Qizilbaş, Qizilbash, Qezelbash, Qizil-bash, Kizil-bash, Kyzylbash, Kyzylbashy,

در آن مفهوم «قزلباش» پدید آمد و در پی آن جریان مقاومتی در ایران و دیار روم شکل گرفت، و از طرف دیگر، نشان دادن نحوه استفاده از این لفظ و به کارگیری آن در تاریخنگاری و دیگر متون چند دهه نخست عصر صفوی است. فضای مورد نظر، وسعتی فراتر از مرزهای هر یک از واحدهای سیاسی منطقه در آن روزگار را پوشش می‌دهد و چارچوب زمانی آن نیز محدود به ابتدا و انتهای سلسله خاصی نمی‌شود، ولی برجستگی آن نیمه دوم قرن نهم هجری تا اواخر نیمه اول قرن دهم هجری را شامل می‌شود.

این که، چه زمینه‌هایی در نام‌گذاری «قزلباش» مؤثر افتاد و چه آثاری از این نام‌گذاری در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی، و فرهنگی برجای ماند، و این اصطلاح چگونه وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران شد؟ پرسشی است که تحقیق حاضر، ناظر بر جنبه‌های مختلف مسأله پیش گفته، در پی یافتن پاسخ آن است. طبعاً ذیل چتر عام این پرسش، پرسش‌های دیگری نهفته است که پاسخ به آن‌ها ابعاد وسیعی از شبکه ارتباطی بازیگران عصر در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی، مذهبی، و سیاسی را تبیین می‌کند و از مسأله مشکله^۵ پدیده قزلباش گره گشایی می‌نماید:

۱. مورخان و محققان در تاریخنگاری قزلباش چه شیوه‌ای را به کار گرفته‌اند؟ و چه ایرادی بر شیوه معتاد ایشان وارد است؟
۲. از بین القابی که برای صفویان و حامیان ایشان در هنگام تأسیس وضع شده بود، اصطلاح قزلباش برای نخستین بار در کجا و از جانب چه کسانی مورد استفاده قرار گرفت؟
۳. انگیزه وضع کنندگان لقب قزلباش چه بود؟ و آن انگیزه با چه پیشینه و از درون کدام بستر تاریخی سر بر آورد؟
۴. چرا و از سوی چه کسانی، در برابر استفاده از اصطلاح قزلباش مقاومت شد؟
۵. نویسندگان متون ادبی و تاریخی و اسناد دولتی به جای اصطلاح قزلباش از چه کلمه‌ها و ترکیب‌هایی استفاده کردند؟
۶. چه زمانی و چگونه از این اصطلاح کراهت‌زدایی شد و وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی ایران گردید؟

۵. ترکیب «مسأله مشکله» که می‌توان آن را در برابر لفظ Problematic قرار داد، برساخته مورخ قرن دهم هجری فضل الله بن روزبهان خنجی است. نک به: فضل الله بن روزبهان خنجی، مهمان نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۵)، ص ۲۶۶؛ پیشینه کاربرد این ترکیب را در تاریخ بیهقی نیز می‌توان به صورت توضیحی «مسئله مشکل افتاده است...» ملاحظه کرد. نک: ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۳، چ ۱۷، به کوشش خلیل خطیب رهبر (تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۹۳)، ص ۹۱۲.

نظری به شرایط امروز ایران و جهان، درستی سخن ادوارد براون را آشکار می‌سازد که بیش از یکصد سال پیش از این گفت: خاندان صفوی «خالق ایران امروزی» هستند.^۶ درک چنین اهمیتی است که تحقیقات صفویه‌شناسی را، بیش از ایران، در مراکز دانشگاهی اروپا و آمریکا و آسیا توسعه بخشیده است. در فضای غیر آکادمیک نیز، در بین آن بخش از مردم ترکیه که هنوز به دوستاری صفویه مباحثات می‌ورزند، بوده و هستند سازنده‌ها و شاعرانی که به احترام شاه اسماعیل صفوی شعر می‌سرایند و حتی بعضاً با تخلص «خطایی» نواسازی می‌کنند.^۷

بررسی منابع و ادبیات تحقیق

صرف نظر از برخی پژوهشگران که رساله‌های دانشگاهی‌شان را به قزلباشان اختصاص داده‌اند،^۸ کمتر کتاب یا مقاله‌ای می‌توان یافت که دربارهٔ صفویه باشد و چند سطری از آن به قزلباش و معنی و چگونگی شکل‌گیری آن اختصاص داده نشده باشد. با وجود این، هیچ یک از این آثار، چه مستندشان منابع دست اول بوده باشد چه دست دوم، به تصور نبود ابهامی در فهم آن، چندان توفقی بر روی این اصطلاح نکرده و به سرعت از آن گذشته‌اند. شهزاد بشیر مقاله‌ای منتشر کرده است^۹ که موضوع آن تغییر در فضای مذهبی عصر صفوی از طریق مطالعهٔ تحول معنایی و مفهومی «قزلباش» است. این تحقیق در برخی موارد به موضوع مقاله حاضر نزدیک می‌شود. بازهٔ زمانی تحقیق بشیر ۱۴۹۰ تا ۱۷۰۰ میلادی است و حاصل تحقیق او این است که، قزلباش «... به تدریج در قرن شانزدهم میلادی نام معمول سپاهیان سرسپردهٔ سلسلهٔ صفوی شد. بعلاوه، این

۶. ح. ک. ایران‌شهر، «سرآغاز»، سلسله‌النسب صفویه: نسب نامهٔ پادشاهان با عظمت صفوی، تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال

پیرزاده زاهدی (برلین: انتشارات ایران‌شهر، ۱۳۴۳ق)، ص ۴.

۷. تولیدات دستهٔ اخیر با توجه به رویکرد عاطفی - تاریخی که دارد، شایستهٔ تحقیق مستقلی است.

۸. Kathryn Babayan, *The Waning of the Qizilbash: The Spiritual and the Temporal in Seventeenth Century Iran* (Princeton: Princeton University Press, 1993); Rıza Yıldırım, "Turkomans Between Two Empires: The Origins of the Qizilbash Identity in Anatolia (1447-1514)," A Ph.D. Dissertation, history department of Bilkent University, 2008; «عرفی شدن قدرت سیاسی - مذهبی در ایران دورهٔ صفوی: حذف قزلباشان از ساختار کیومرث قرقلو، عرفی شدن قدرت سیاسی - مذهبی در ایران دورهٔ صفوی: حذف قزلباشان از ساختار» قدرت مرکزی، پایان نامه دکتري، گروه تاریخ دانشگاه شهیدبهبشتی، ۱۳۸۴

۹. نویسنده اخیراً از چاپ مقالهٔ آقای دکتر شهزاد بشیر - همکار پاکستانی تبار دانشگاه استنفورد - با مشخصات زیر مطلع گردید. زمانی که من در دانشگاه میشیگان در فرصت مطالعاتی بودم (از سپتامبر ۲۰۱۱م)، او را که به دعوت خانم دکتر کاترین بابایان برای سخنرانی به آنجا آمده بود، ملاقات کردم. در آن موقع سخنی از ایشان در بارهٔ این که تحقیقی در این زمینه می‌خواهند انجام دهند نشنیدم. به هر حال، توارد امری طبیعی تلقی می‌شود و آن چه که به ذهن من رسیده بود، به ذهن ایشان هم رسیده و مقاله شده است.

اکنون من از یافته‌های او بهره می‌گیرم و امیدوارم نتایجی نو عرضه نمایم. مشخصات مقالهٔ دکتر بشیر این است:

Shahzad Bashir, "The Origins and Rhetorical Evolution of the Term Qizilbāsh in Persianate Literature," *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, 57 (2014) 364-391.

اصطلاح فقط در قرن هفدهم میلادی معانی نمادین یافت و با زمان شیخ حیدر (مرگ ۱۴۸۸ م.) و شاه اسماعیل (مرگ ۱۵۲۴) پیوند مستقیم پیدا کرد.^{۱۰} بشیر جدولی از منابع فارسی را هم فراهم آورده است که نشان می‌دهد کدامشان از لفظ قزلباش استفاده کرده‌اند و کدامشان نکرده‌اند.^{۱۱} از منابع در اختیار، آن دسته که قبل از استقرار اسماعیل میرزا در مقام سلطنت یا در دوران پادشاهی او به قلم آمده باشد، به تعدد و تنوع منابع ادوار پادشاهان بعدی نیست. این منابع را، با نظر به موقعیت نویسندگانشان، به ترتیب زیر می‌توان دسته بندی کرد:

۱. منابعی که توسط مخالفان جنید، حیدر، علی، و اسماعیل میرزا - بنیان‌گذار پادشاهی صفویه - نگاشته شده است. مانند *عالم آرای امینی*، *تاریخ بخارا*، *سلوک الملوک*، *تاریخ عاشق پاشازاده* (مطلب افزوده شده به آن درباره جنید و حیدر و شاه اسماعیل)، *هشت بهشت بدلیسی*، *بدایع الوقایع واصفی*،^{۱۱} *سلیم نامه بدلیسی*، *سلیم نامه ادایی شیرازی*، *سلیم نامه شگری*، *مناقب ابراهیم گلشنی*، و

۲. منابعی که به سفارش خود شاه اسماعیل تصنیف شده است. مانند *شاهنامه هاتفی*^{۱۲} و *فتوحات شاهی امینی*.

۳. منابعی که تحت حمایت میرزا حبیب الله ساوجی - وزیر دورمیش خان حاکم هرات - تألیف شده است. مانند *شاهنامه قاسمی حسینی گنابادی*، و *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر خواندمیر*.

10. "The survey indicates that the term [Kizilbash] became the standard name given to devotee-soldiers of the Şafavid dynasty only gradually over the sixteenth century. Moreover, the term acquired symbolic meanings and direct connection to the time of Shaykh Ḥaydar (d. 1488) and Shāh Ismā'īl (d. 1524) only in the seventeenth century," Bashir, pp. 364, 368, 370, 371.

۱۱. واصفی *بدایع الوقایع* را به تصریح الکساندر بلدروف - مصحح کتاب - در اواخر عمر (وفات ۹۶۰ در تاشکند) نوشته است. اما، از آن جایی که او خود شاهد تصرف هرات توسط محمدشیبانی در ۹۱۳ ق. و نیز سقوط هرات توسط شاه اسماعیل در ۹۱۶ ق. بوده و در حدود ۲۸ سالگی (محرّم سال ۹۱۸ ق.) همراه کاروانی پانصد نفره، هرات را به قصد ماوراءالنهر ترک کرده است، و با توجه به این که اثر خود را با گزارش این حوادث که شاهد وقوع آن بوده، آغاز نموده است، اثر او در کنار منابع زمان شاه اسماعیل ذکر شد.

۱۲. نجم‌الدین اصفهانی - وکیل شاه اسماعیل - «رسولی» می‌فرستد تا هاتفی را به نزد او بیاورد. در ملاقاتی که صورت می‌گیرد، دستور شاه برای سرودن شاهنامه به هاتفی ابلاغ می‌شود و او می‌پذیرد. هاتفی شرح این ملاقات را در ضمن اشعار شاهنامه‌اش که تا حوادث سال ۹۱۸ ق. را پوشش می‌دهد، آورده و در ابیاتی نیز نام نجم را که نایب سایه پروردگارش معرفی کرده، ماندگار نموده است:

بلند اخترى نجم دنیا و دین	سهیل زمان آفتاب زمین
خجسته درى اصفهانی صدف	درخشنده نجم سپهر شرف
بود نایب ظل ربّ جلیل	مر او را توان گفت نعم الوکیل

نک: عبدالله هاتفی خرجردی، *شاهنامه هاتفی خرجردی: حماسه فتوحات شاه اسماعیل صفوی*، تصحیح و مقدمه سیدعلی آل

داود (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷)، ص ۵۰-۴۶.

۴. *مجالس النفائس* امیر علیشیرنوی، منبعی است که پیش از زمان شاه اسماعیل به زبان جغتایی تألیف شده، امّا، در زمان شاه اسماعیل ترجمه و فصلی بر آن افزوده شده است که گزارش عصر تلقی می‌شود.

۵. آثار منظومی که در زمان شاه اسماعیل، شاعران مرتبط با دستگاه حاکمه و یا غیر ایشان در قالب‌های شعری متفاوت پدید آورده‌اند. مانند اهلی شیرازی، لسانی، حسابی، فغانی، امیدی تهرانی، نظام استرآبادی، هلالی.

۶. *دیوان اشعار* خود شاه اسماعیل که برخی از محققان، به نادرست، هم در شاعر بودن او و هم در اصالت اشعار دیوانش، تردید کرده‌اند.^{۱۳}

۷. *دیوان اشعار حبیبی* (۹۲۶-۸۷۵ق.ه.)^{۱۴} شاعر دربار سلطان یعقوب و شاه اسماعیل و سلطان سلیم عثمانی

۸. *روایت سیاحت ایتالیا بیان در ایران*، از جمله دو گزارش هم زمان با دوران شاه اسماعیل: Angioiello آنجوللو که در خدمت ترکان عثمانی بوده و جنگ سلیم با شاه اسماعیل و حمله سلیم به مصر را گزارش کرده است، و گزارش مجموعه Ramusio از تاجر ناشناخته‌ای که بین دمشق و حلب و ایران تجارت می‌کرده است و از سال ۱۵۱۱ تا ۱۵۲۰ در منطقه حضور داشته و شاهد فعالیت‌های شاه اسماعیل، از جمله به هنگام حمله او به سرزمین علاءالدوله در سال ۱۵۰۷م.، بوده است)^{۱۵}

۹. گزارش‌های فرستادگان پرتغالی به دربار ایران در زمان شاه اسماعیل.

با بررسی منابع پسااسماعیل و ادبیات تحقیق، به وجوه مشترکی در آن‌ها می‌توان پی برد در سطور آتی به تحلیل و تفسیرشان پرداخته خواهد شد. از دو ایراد روشی مهم در منابع اصلی عصر میانه و پایانی صفویان، که برخی از آثار بالا نیز کم و بیش واجد آن‌اند، یکی این است که این منابع از اسلاف شاه اسماعیل، متناسب با فضا و شأن عصر اقتدار اخلاف ایشان به چهره پردازی پرداخته‌اند، و دیگر این که، اصطلاحات و القاب و مناصب متأخر را به ادوار متقدم تسری داده و دچار نوعی زمان‌پریشی شده‌اند. این اقدامی است که تحقیقات هم به تبعیت از منابع اصلی مرتکب

۱۳. نک: فیروز منصوری، *رازهایی در دل تاریخ: شاه اسماعیل شاعر نبوده و دیوانی هم نداشته است* (تهران: مؤلف، ۲۵۳۷). چنین تردیدی فاقد وجهت تاریخی است. من در تحقیقی با عنوان «محیط ادبی شاه اسماعیل و دیوان اشعار او»، به تحلیل و تفسیر این مسأله پرداخته‌ام.

14. Həbibî, Şeyrlər (Bakı: Şərq-Qərb, 2006).

15. A Narrative of Italian Travels in Persia in the Fifteen and Sixteen Centuries, Translated and edited by Charles Grey (London: Hakluyt Society, 1873), pp. VI-IX, 141-142.

آن شده‌اند. افزون بر آن، محققان برخلاف مورخان، عینک عثمانیان و اهل سنت را در پرداختن به حال و هوای عقیدتی حامیان صفویان، از روم و دیاربکر و شامات و آناتولی، به چشم زده و با وضعیت عقیدتی روزبازماندگان آن جماعات را محک داوری افکار و عقاید نیاکانشان قرار داده‌اند. نیز، در این موضوع خاص، بسیاری از مطالب منابع تحقیقی بازنویسی از تحقیقات پیشین است و سخن نوی در آن‌ها دیده نمی‌شود.

گستره زمانی و مکانی استفاده از اصطلاح قزلباش وسیع، و کسانی که به آن پرداخته‌اند از سراسر جهان‌اند. وجه مشترک همه محققان تاریخ عصر صفوی این است که با تسری دادن استفاده از اصطلاح قزلباش به ادواری که طی آن به کارگیری این لقب معمول نبوده‌است، دچار خطا و تحریف زمانی شده‌اند. ایشان از این اصطلاح برای دوران جنید، حیدر، علی، و اسماعیل و تمام دوران حکومت صفویان استفاده کرده‌اند.^{۱۶} برخی از حدّ زمانی صفویه هم جلوتر رفته و اصطلاح قزلباش را زاده رخدادهای سده‌های قبل دانسته‌اند. هامر پورگشتال از شیعه شدن «قزلباشان» معروف به تخته چی در قرن چهاردهم میلادی در تکه سخن گفته است.^{۱۷} بی آن که دقت نماید که اگر تخته‌چی‌ها در سده‌های بعد به «قزلباش» معنون شده‌اند، این عنوان چه پیوندی با حیات قرن چهاردهم ایشان می‌تواند داشته باشد.^{۱۸} خلیل اینالجق پا را از این حد هم فراتر گذاشته و پیشینه موجودیت قزلباشان

16. Michel Mazzaoui, "The Safavid Phenomenon: An Introductory Essay." *Safavid Iran and Her Neighbors*. Edited by Michel Mazzaoui (Salt Lake City: The University of Utha Press, 2003), P.3: "Iranians (actually Qizilbash Turks under Junayd and Haydar) were conducting ... *ghaza* against the Byzantine Christian enclave of Trebizond on the Black Sea more extensively, against Cherkes territory in Georgia and the Caucasus in general."; Kathryn Babayan, "The Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shi'ism," *Iranian Studies*, Vol. 27, No. 1/4 (1994), P. 139: "Those handful of devoted Qizilbash who had served Isma'il's father, Sultan Haydar (d. 1480), and had protected and trained Isma'il and his brothers-those whom Jean Aubin terms the "Sufis of Lahi-jan"-initially received the most esteemed and politically influential posts at court and in the battlefield."

17. Matti Moosa, *Extremist Shi'ites: The Ghulat Sects*, p. 19: "... it is reported that in the fourteenth century, in the province of Tekke in Asia Minor, the Kizilbash, also known there as Takhtajis (woodcutters), were converted to Shi'ite Islam through the efforts of missionaries from Konya." Qouted from: Joseph von Hammer-Purgstall, *Histoire de l'Empire Ottoman*, vol. 4, trans. J. J. Hellert (Paris: Bellizard, Barthes, Dufour et Lowell, 1835-43), p. 91.

۱۸. تخته‌چی‌ها حتی بعدها در اوائل قرن ۱۶ میلادی که مانند سایر همفکرانشان از جانب حاکمان عثمانی به لقب «قزلباش» معنون شدند، از این امر ناراضی بودند. یوسف ضیاء یوروکان می‌نویسد: «تخته‌چی‌ها ... به کسانی که به ایشان قزلباش خطاب می‌کردند، در پاسخ می‌گفتند: آیا شما قاراباش هستید؟ تخته‌چی‌ها هنگامی هم که در جمع خود سخن می‌گفتند، از کسانی که علوی نبودند، با عنوان قاراباش یاد می‌کردند.» نک:

Yusuf Zia Yörükan, *Anadolu'da Aleviler ve Tahtacılar*, Hazırlayan Turhan Yörükan (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1998), s. 294.

را تا سدهٔ سیزدهم میلادی به عقب برده است.^{۱۹} دوغان کایا، با توسل به دیدگاهی که در میان علویان روم وجود دارد، اخلاف حضرت علی (ع) را «قزلباش» معرفی می‌کند.^{۲۰} بنا بر روایتی که او به عنوان باور علویان، نقل می‌کند و البته بر بی اعتباری تاریخی آن تأکید می‌ورزد، «در جنگ احد، حضرت محمد، زمانی که دندان‌ش شکست، آب دهان بر زمین انداخت. حضرت علی آن را دیده و آن آب دهان مبارک خون آلوده را، برای این که پای مالِ دیگران نشود، با انگشت از زمین برداشته و به پیشانی خود می‌مالد و با همان حال به جنگ کردن ادامه می‌دهد. از این روست که اخلاف او را قزلباش می‌گویند.»^{۲۱} از جدیدترین تحقیقات، مطلبی است که یوسف رحیم‌لو در تاریخ جامع ایران دربارهٔ پیشینهٔ اصطلاح قزلباش، با پذیرش و نقل ترکیبی از کتاب غفاری قزوینی، نوشته است: «... عمدهٔ سازندگان و نگاهدارندگان ... دولت [صفوی] قزلباشان ترک و بیشتر از بیرون ایران بودند، به قسمی که در همان آغاز دولت صفوی آن را دولت قزلباش می‌نامیدند.»^{۲۲} این مطلب از چند وجه نیاز به حقیقت یابی دارد:

- نخست این که، سازندگان و نگاهدارندگان یک حکومت را نباید منحصر در عنصر نظامی دانست.
- دوم این که، بدون در دست داشتن آمار درست، نباید دربارهٔ زیادی و کمی جمعیتی نسبت به جمعیت دیگر داورى نمود و تأسیس حکومتی ایرانی را حاصل ارادهٔ بیگانه قلمداد کرد.
- سوم این که، این ترکیب در زمان حکومت شاه تهماسب ساخته شده و نه در زمان آغاز دولت صفوی، و حاکی از نوعی القاء مشروعیت است. زیرا، خواسته بگوید که به حساب جمل ارزش عددی «دولت» برابر است با ارزش عددی «قزلباش» که ۴۴۰ است، و خواسته این نتیجه را بگیرد که خوش اقبالی و نیک‌بختی با حکومت صفوی همزاد و همراه بوده است. بعلاوه، غفاری

19. İsmail Hakki Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, II. Cilt, 4. Baskı (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1983), s. 253: "Şah İsmail asırlardan beri Anadolu'da yaşayan Kızılbaşlara Dai veya Halife isimlerinde propagandacılar göndererek onları da kendi camiası altına sokmağa çalışıyordu."; Halil İnalıcık and Günşel Renda, eds., *Ottoman Civilization*. 1. Cilt (Ankara: Ministry of Culture and Tourism, 2004), p. 101: "The militant Alawite Turkmen nomads who were known for their red conical hats since the thirteenth century, were referred to under the general name of Kızılbaş...."

20. Dogan Kaya, *Ansiklopedik Türk Halk Edebiyatı Terimleri Sözlüğü* (Ankara: Akçağ, 2007), p. 434.

21. Kaya, p. 434.

۲۲. یوسف رحیم‌لو، «ایران در عصر صفویه»، تاریخ جامع ایران، ج ۱۰، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳)، ص ۶۸۷ به نقل از: [قاضی احمد] غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا (تهران: کتابفروشی حافظ)، (۱۳۴۳)، ص ۲۶۳.

قزوینی از ماده تاریخ «بدو دولت قزلباش»^{۲۳} استفاده کرده که برابر با ۸۹۲ق. یعنی سال تولد اسماعیل است و آشکار است که نه اسماعیل در آن زمان شاه بوده و نه دولت صفوی تأسیس یافته بوده است.

• چهارم این که، چه «دولت قزلباش» باشد، چه «بدو دولت قزلباش»، ترکیبی جعلی است و اگر به مثابه خبری برای آغاز حکومت صفوی در نظر گرفته شود، به دلیل زمان پریشی فاقد اعتبار خبری است.

به هر صورت، این عادت تسری مابعد به ماقبل، و تساهل در توجه به زمان در وقوع پدیده‌ها، عمداً یا سهواً شیوع عام داشته است.^{۲۴} تمام منابع اصلی عصر صفویه نیز، پس از مرگ شاه اسماعیل اول و به طور متراکم از نیمه‌های سلطنت شاه تهماسب به بعد، همین رویه را به کار گرفته‌اند. اما، این امر فقط به منابع نوشتاری محدود نشده و به دنیای هنرمندان نقاش و مجلس آرایان نسخ خطی نیز راه پیدا کرده است. نگارگران نسخه پرداز زمان را درنور دیده و علاوه بر به کار گیری تاج حیدری و تاج بلند صفوی در نگاره‌های معاصر شاه اسماعیل صفوی و سلاطین بعد از وی، مجالس ادوار اساطیری و تاریخی و بزم و رزم خود را نیز به این پدیده آراسته‌اند. به طوری که در مجالس ضحاک، انوشیروان، بهرام گور، کشتی نجات با سرنشینی حضرت محمد و علی^(ع)، سلطان محمود غزنوی، شیرین و خسرو و از این قبیل، اشخاصی را، تاج صفوی بر سر، می‌توان ملاحظه کرد.^{۲۵} این پدیده در نگاره‌های قبل از صفوی مطلقاً وجود ندارد. از این رو، از وجود آن می‌توان به عنوان شاخص معتبری برای زمان‌یابی و دوره بندی و تشخیص قطعی عصر قلم زنی نگاره‌های مربوط به دوران صفوی استفاده کرد. از این جمله هستند نگاره‌های کمال‌الدین بهزاد در *ظفرنامه* یزدی، که قلم گیری آن‌ها، به نادرست، به مکتب هرات نسبت داده شده است.^{۲۶}

۲۳. غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، ص ۲۶۳.

۲۴. مثلاً مؤلف (یا مترجم؟!) کتاب نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی به طور مکرر از نام «بندر عباس» برای دوره شاه اسماعیل اول استفاده کرده است. نک به: رونالد بیشاپ اسمیت، نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی، ج ۲، ترجمه حسن زنگنه (تهران: انتشارات به دید، ۱۳۸۶)، ص ۵۸ و بعد: «... پرتغالی‌ها چند روزی در بندرعباس اقامت گزیدند...» همان، ص ۸۶.

25. Ebdollah Bahari, *Bihzad: Master of Persian Painting*, Foreword by Annemarie Schimmel (London and New York: I. B. Tauris Publishers, 1996), pp. 211, 212, 213, 222, 223, 224.

۲۶. نک: بهزاد در *گلستان*، به مناسبت همایش بین‌المللی بزرگداشت استاد کمال‌الدین بهزاد، با مقدمه محمد علی رجبی (تهران- تبریز: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۲)، نگاره‌های صفحات ۵، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۲، و ۴۱-۳۶.

منشأ نامگذاری و اختلاف آراء محققان و مورخان

در باره این که چه کسی، یا چه کسانی، برای نخستین بار لقب قزلباش را به کار بردند^{۲۷} و این اصطلاح را رایج ساختند، محققان اتفاق نظر ندارند. بعضی صدرالدین،^{۲۸} برخی اسرای رومی آزاد شده توسط خواجه علی،^{۲۹} بعضی جنید،^{۳۰} عده‌ای حیدر،^{۳۱} برخی سنیان،^{۳۲} برخی دشمنان^{۳۳} و کسانی هم عثمانیان^{۳۴} را در این مورد نام برده‌اند. تعدادی هم عباراتشان را طوری نوشته‌اند که نیازی به معرفی فاعل نداشته باشند، یعنی فاعل مجهول.^{۳۵} طبعاً مستندات هر پژوهشگر مؤید نظر

۲۷. در رساله «تعریفات ملا دو پیازه» عبید زاکانی (قرن ۸ ق)، کلمه «القزلباش» به کار برده شده و در معنای آن «خداوند کُش» نوشته شده است. متأسفانه به نسخه خطی کهنی دسترسی پیدا نکردم. نسخه مورد استفاده عباس اقبال مورخ ۱۰۳۸ ق. است. گمان من بر این است که این کلمه با معنای جهت دار آن، به احتمال قوی، باید توسط کاتبان این دوره به متن افزوده شده باشد. نک: عبید زاکانی، «تعریفات ملا دو پیازه»، کلیات عبید زاکانی، به اهتمام پرویز اتابکی (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۴۳)، ص ۳۲۴. ۲۸. جان مالکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسمعیل متخلص به حیرت. بمبئی: طبع میرزا محمدعلی شیرازی مشهور به کشکول، ۱۳۰۳ ق. / ۱۸۸۶ م. ص ۱۶۳.

۲۹. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، «مریدان مرادجوی»، بغما، سال ۲۲، شماره ۴ (تیرماه ۱۳۴۸): ۱۹۴. خواجه علی پسر شیخ صدرالدین در دیدار با تیمور به هنگام بازگشت از لشکرکشی به عثمانی «... پارچه سرخی که در ملاقات اول در کنار جیحون در وقت فرار امیر تیمور از پیش امیرحسین به او نشان داده و وعده سلطنت و جهانگیری عالم را به او داد، از زیر پوستین درویشی درآورد و پیش امیر تیمور انداخت و گفت: مریدان شخصی من هر یکی قدری از این به سرشان دوخته‌اند. آن‌ها را بگو تواجیان... از میان اسرا بیرون کرده به خانقاه من تسلیم کنند. از کرامات حضرت شیخ آن مختصر دلچ با پارچه‌های قرمز دیگر درآورد و به او اضافه کرد، اسرای رومی بر خود دوخته قزلباشی [کذا] خود را نامیدند...»

۳۰. امینی هروی به «پیشوای اهل تاج» بودن او اشاره کرده است، ولی اشاره‌ای به لفظ قزلباش نکرده است. نک: امیرصدرالدین ابراهیم امینی هروی، فتوحات شاهی، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمد رضا نصیری (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۳۹.

۳۱. محمد عارف اسپنقچی پاشازاده، انقلاب الاسلام بین الخواص والعوام، به کوشش رسول جعفریان (قم: انتشارات دلیل، ۱۳۷۹)، ص ۳۰.

32. Abdülbaki Gölpınarlı, "Kızıl-Baş," *İslam Ansiklopedisi*, 5. Cilt (İstanbul: Milli Eğitim Basımevi, 1965), s. 789 "... Kızıl Tac Kabul edildikten sonra, İran'daki Safevi Şahlarna tabi olan bu zümreye Sünniler tarafından Kızıl-baş denilmiş..."; Midhat Sertoğlu, *Osmanlı Tarih Lugatı* (İstanbul: Enderun Kitabevi, 1986), s. 186: "Kızılbaş, umumiyetle sünni müsülmanların Alevi ve Şiilere verdikleri isim[dir]."

۳۳. ویلم فلور، دیوان و قشون در عصر صفوی، ترجمه کاظم فیروزمند (تهران: نشر آگه، ۱۳۸۸)، ص ۱۷۱: «لقب قزلباش (سر سرخ) را دشمنان به طعن به خاطر دستار سرخی که حامیان صفویه به سر داشتند، به آنان داده بودند...» ۳۴. محمد سهیل طقوش، تاریخ الدوله الصفویه فی ایران (لبنان: دارالنفا، ۱۳۴۰ ق / ۲۰۰۹ م)، ص ۴۶. به نقل از: نظام الدین مجیرشیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه [تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶]، ص ۴۹: «... آنه تاج حیدر من هنا اطلق العثمانيون علی کل من یلبس تاج حیدر: قزلباش؛ آی: الرؤوس الحمراء.» [نویسنده مقاله حاضر به کتاب آقای مجیرشیبانی دسترسی نداشت. از این رو سخن او با واسطه نقل شد.]

35. *Tadhkirat Al-Muluk: A Manual of Safavid Administration*, Translated and explained by V. Minor sky (England, Cambridge: Cambridge University Press, 1980), p. 32: "... The original headdress of these doughty Turcoman [Qurchi] warriors, after which they were called *Qizil-bash*, 'Red-heads,' was a red cap instituted by Shah Isma'il's father for his adherents."

او بوده‌است که قانع شده چنان نظری را ابراز کند. ولی جای پرسش باقی است که چرا این همه اختلاف نظر وجود دارد؟ تنها اسناد تاریخی می‌توانند در تبیین این امر و رفع اختلاف آراء محققان، یاری رسان باشند.

براساس اسناد تاریخی، به طور قطع می‌توان گفت که لفظ «قزلباش» نه تنها تا سال ۸۹۳ق. بلکه تا سال ۸۹۶ق. نیز پدید نیامده بوده‌است. دلیل این مدعا، پاسخ بایزید دوم عثمانی به فتحنامه ارسالی از جانب سلطان یعقوب در موضوع کشته شدن سلطان حیدر در سال ۸۹۳ق. است که با وجود اتخاذ موضع مخالف علیه حیدر و به کار بردن لفظ «کله سرخ» برای او و حامیان او، در آن از لفظ قزلباش استفاده نشده است. دلیل دیگر، کتاب *عالم آرای امینی* است که خنجی طی آن به رویدادهای عصر سلطان یعقوب آق قویون‌لو تا سال ۸۹۶ق. که سال مرگ اوست، پرداخته است. وی علی‌رغم پرداختن به مسائل ناشی از دنیاگرایی و قدرت طلبی جنید و حیدر و اشاره به رنگ سرخ کلاه ایشان، در سرتاسر اثر خود اشاره‌ای به لفظ «قزلباش» نکرده‌است. همین‌طور، در دیگر آثارش. او در *مهمان نامه بخارا*، تألیف سال ۹۱۵ق.، که در آن الفاظ متنوعی را برای صفویان و حامیانشان به کار گرفته است و نیز در *سلوک الملوک* اش که در سال ۹۲۰ق. در *ماوراءالنهر* تألیف کرده و با ترکیب «طاقیه سرخان»^{۳۶} متعرض صفویان شده، باز هم از لفظ قزلباش استفاده نکرده است. این امر حاکی از آن است که حتی تا سال ۹۲۰ق. - سال تألیف *سلوک الملوک* - نیز پای این لفظ به خراسان - محل تألیف اثر مزبور، نرسیده بوده است. البته، رشیدالدین دوغلات - از یاوران بابر و از مخالفان شاه اسماعیل - هنگام گزارش ورود بابر به سمرقند در رجب ۹۱۷ق.، تنها یکبار لفظ قزلباش را به کار می‌برد و آن را «محض بدعت بلکه قریب کفر»^{۳۷} می‌داند. همین‌طور، واصفی - از نویسندگان مخالف صفویه - در *بدایع الوقایع* در گزارش حوادث خراسان و عزیمت خود با کاروانی پانصدنفره به *ماوراءالنهر* در سال ۹۱۸ق. از اصطلاح قزلباش استفاده می‌کند. اما، با توجه به این که رشیدالدین دوغلات اثرش را بین سال‌های ۹۴۸ تا ۹۵۳ق. پدید آورده و واصفی هم نزدیک به چهل سال بعد از مهاجرت به *ماوراءالنهر*، اقدام به تحریر خاطراتش از این ایام کرده است، نمیتوان اطمینان حاصل نمود که این امر ناشی از تجربیات سال‌های بعد آنان نبوده باشد.

باری، این نشانه‌ها حاکی از آن است که با وجود رنگ سرخ کلاه انتخابی جنید، و حیدر و

۳۶. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، *سلوک الملوک*، به تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲)،

ص ۳۹۸-۳۹۶.

۳۷. میرزا محمد حیدر دوغلات، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری فرد (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳)، ص ۳۷۷.

میریدانش، در زمان حیات ایشان لفظ قزلباش در مورد آنان به کار نمی‌رفته و نه آنان و نه هیچ کدام از اسلافشان مؤسس این لفظ نبوده‌اند. تا جایی که بر نویسنده آشکار شده است، این لفظ برای اولین بار در نامه‌ای از بایزید دوم عثمانی به الوند بیک آق‌قویون‌لو، در ایامی که الوند با شاه اسماعیل درگیر بود، به کار رفت که به جزئیات آن در سطور آتی پرداخته خواهد شد.

اختلاف در بار معنایی و کاربردی قزلباش

در معنی لغوی قزلباش، که به معنی سرخ سر است و ریشه‌ی زبانی و ترکیب آن که ترکی است و از دو واژه «قیزیل» و «باش» پدید آمده است، اختلاف نظری در بین محققان نیست، ولی در مفهوم اصطلاحی آن اختلاف آراء وجود دارد. کسانی که به جغرافیا و تاریخ ایران نظر داشته‌اند، بیشتر توجه خود را به شیوخ صفوی - صدرالدین، خواجه علی، جنید، حیدر، اسماعیل - معطوف نموده‌اند، و کسانی که جغرافیا و تاریخ عثمانی را مورد توجه قرار داده‌اند، علویان و بکتاشیان آن جا را در نظر آورده‌اند.

دوغان کایا، با توجه به جغرافیای عثمانی، مینویسد: قزلباش «درباره‌ی کسانی که باور علوی دارند به کار برده می‌شود. در تاریخ و ادبیات، به آن‌ها سرخ سر نیز می‌گویند.»^{۳۸} قیاس شـکـوروف میریدان صفوی را که از آناتولی تا روملی گسترده شده بودند، «ستون پنجم» صفویان دانسته و ضمن اطلاق اصطلاح قزلباش به ایشان، کسانی را هم که در مقام سپاهی در خدمت حیدر - مؤسس قزلباشیگری - بودند، قزلباش می‌داند.^{۳۹} مدعای شکوروف از واقعیت تاریخی به دور است. لفظ «قزلباش» در زمان سلطان حیدر وجود نداشت. میشل مزاولی نیز قزلباشان را لشکریانی می‌داند که قسمت اعظم آنان از جنگجویان طوایف ترکمان تشکیل یافته بود.^{۴۰} نظر میشل مزاولی در تحدید بارمعنایی قزلباش به سپاهیان صفوی، تنها از یک منظر درست است. زیرا، در دوره‌ی شاه اسماعیل و در عصر دیگر پادشاهان صفوی، اساساً، برای هر ایل و طایفه از نام خاص همان ایل و طایفه استفاده می‌شد و هیچ ایلی خود را قزلباش نمی‌نامید. از دوره‌ی شاه طهماسب که قبح معنایی قزلباش شکسته شد، مورخان از لفظ قزلباش به عنوان نام جامع برای جماعات لشکری، اعم از ایلی و غیر ایلی، در کنار نام خاص ایشان استفاده کردند. از این روست که، در هیچ متن تاریخی ترکیباتی مانند

38 . Kaya, P. 434.

39. Gıyas Şükürov, "Safevi Devleti'nin Kuruluşu ve I. Şah İsmail Devri, 907- 930/ 1501-1524," Yüksek Lisans Tezi, Marmara Üniversitesi. İstanbul, 2006 s. 69.

40. Michel M. Mazzaoui and Vera B. Mareen (eds.), *Intellectual Studies on Islam* (Salt Lake City, Utah: University of Utah Press, 1990, p.27.

قزلباش قاجار، قزلباش افشار، قزلباش تکلو، قزلباش ترکمان، قزلباش ورساق، قزلباش شاملو و از این قبیل دیده نمی‌شود. حال آن که، بعدها این گونه نامگذاری برای لفظ «شاهسون» - که در ابتدای تأسیس، خود جماعتی برآمده از لشکریان قزلباش از سپاهیان طوایف مختلف بود - پیش آمد و به تدریج ایل‌ها و طایفه‌هایی خود را بدان معنون کردند. مانند ایل شاهسون بغدادی، شاهسون افشار، شاهسون اینانلو، شاهسون دوبرن و از این قبیل.

اطلاق «قزلباش» به صوفیان سرسپردهٔ خاندان صفوی و حامیان شاه اسماعیل، با بارمعنایی بددین، از بدو جعل این لفظ توسط عثمانیان کاربرد یافت. این مفهوم در معنای سپاهیان، در ایران پس از اولین زمان به کارگیری آن توسط خواندمیر در ابتدای دههٔ ۹۳۰ ق.، به تدریج متداول گردید. نویسندگان عثمانی از این لفظ، پادشاهان صفوی، کشور ایران،^{۴۱} ایرانیان، سپاهیان ایرانی، شیعیان ایران، علویان و بکتاشیان و هواداران صفوی در رومیه و شامات را منظور نظر داشته‌اند. این لفظ در معنای سپاهیان ایران تا اواسط قاجاریه در بین مورخان ایرانی و همسایگان دوام آورد. بنابر گزارش جهانگیرمیرزا، «علما و سادات ... و مجتهدین اهل تسنن» افغانی در زمان محمدشاه قاجار، برای برانگیختن مردم هرات علیه ایران، «فتوای جهاد و وجوب جنگ را با لشکر قزلباش» در منبرها به گوش مردم می‌رسانیدند.^{۴۲}

پیشینه کین تیزی آل عثمان نسبت به خاندان صفوی

عثمانیان، پس از سپری شدن دورانِ خصومت و جنگِ ایام حسن بیکی و سلطان محمد دوم (فاتح) عثمانی، در دورهٔ بایزید دوم با سلطان یعقوب آق‌قویونلو بر سر مهر و دوستی آمدند. اما، پس از مرگ یعقوب، هوس دخالت در امور ایران کردند. شاهزاده سلیم زمانی که از سوی بایزید به طرابوزان اعزام شد، بارها در مکاتباتش با شاهان آق‌قویونلو، آرزوی خود را مبنی بر حمله به نواحی گرجستان و چرکس برای تجدید رسم غزا اعلام کرد. او در پاسخ به یکی از فتح‌نامه‌های یعقوب از این نیت

۴۱. نوعی زاده در گزارش فرار اولامه سلطان از ایران به عثمانی می‌نویسد: «... اوتوز یدی سالدنه اولامه پاشا، قزلباشدن فرار ایلوب شرف دامن بوس پادشاهی ایله مباهی اولوب بتلیس بکلر بگیلیگی عنایت اولندی.» نک: نوعی‌زاده عطایی، شقائق نعمانیه و ذیلری: حدائق الحقائق فی تکمله الشقائق، نشره حاضرلیان عبدالقادر اوزجان (استانبول: دارالدعوه، ۱۹۸۹)، ص ۹۴؛ پچوی - مورخ قرن دهم هجری عثمانی - نیز قزلباش را در معنی کشور ایران به کار برده و نوشته است: «وزیر اعظم احمدپاشا ... وزیر اولوب قزلباش سفرنده بر دفعه شاه طهماسب اردوسنی شبیخون قلدی...» نک: تاریخ پچوی، جلد ۱، مقدمه و اندکس فخری چ. درین و وحید چاپک (استانبول: اندرون کتاب اوی، ۱۹۸۰)، ص ۲۴.

۴۲. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به سعی و اهتمام عباس اقبال (تهران: کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷)، ص ۲۶۴-

و آرزوی خود پرده بر میدارد و می‌نویسد:

همیشه مرکوز خاطر فیض مآثر بود که پیشتر از توجه آن عالی حضرت حسب الاجازه خداوندگار
والامریت و سلطان ابوت منقبت خاقانی ادام الله علی سریر سلطنته ... به غزای گرجستان توجه نمایند.
اتفاق چنانچه در هر بار باب شأن آن عالی شأن برهمگنان مقدمست، درین خصوص نیز گوی و الفضل
للمتقدم را به چوگان سبقت از میدان شهامت ربوده، امید که ما را نیز از فحوی انما الاعمال بالنیات
شرکتی در صواب بوده باشد.^{۴۳}

سلیم در زمان سلطنت الوند نیز آرزوی قدیم خود را بر زبان می‌آورد و خطاب به او می‌نویسد
که همیشه در این فکر بوده که چرا الوند به غزای گرجستان نمی‌رود. ولی زمانی که «سبب توقف»
را از فرستاده الوند می‌شنود، اعلام می‌کند که حتی از پدرش نیز جواز حمله گرفته و آماده اعلام
موافقت الوند است تا دمار از روزگار مخالفان او برآرد:

حسب الاقتضا و الاجازه غیرت و حمیت جبلی بر آن داشت که بی تحاشی روی بر آن دیار کفر آثار
کرده بعون الملک القهار دمار از روزگار ایشان برآورد و آن شردمه قلیله را به توفیقات کثیره ربانی از
روی جهان برانداخته بلاد و نواحی اش را در سلک خطه اسلام منسلک سازد و ملک ایران را از امثال
آن ارجاس انجاس به شمشیر ابدار پاک ساخته قرین دارالسلام نماید. حتی به جانب اعلاهی حضرت
ابوت مقامی خداوندگاری خلد ظلّه السامی عرضه [کذا] فرستاده، بعد از رخصت خداوندی جائز داشته‌اند،
حالا آماده و به جواب شما ایستاده‌ایم باشد که مجازات شوند. والعون من الله.^{۴۴}

به نظر می‌رسد، همان طور که عبدالحسین نوایی بیان داشته است، «سبب توقف» حمله الوند
به گرجستان، ناامنی ناشی از تکاپوهای اسماعیل میرزا در نواحی شروان و حوالی قلمرو الوند بوده
است و سلیم با اشاره به «شردمه قلیله» و «ارجاس انجاس» سپاهیان اسماعیل را منظور نظر داشته
است.^{۴۵}

بایزید نیز از دخالت در امور ایران پرهیز نداشت و با اعزام سپاهیان، احمدبیک معروف به گوده
احمد را پیروز میدان جنگ با رستم بیک کرد، که چند ماهی بیش بر سر قدرت نماند. حسن بیک
روملو می‌نویسد:

در این سال [۹۰۲ق.] حسن علی ترخانی به روم رفت و به سلطان بایزید رسانید که دیار آذربایجان و

۴۳. فریدون بک، مجموعه منشآت السلاطین، ج ۱ (دارالسعادة: تقویم خانه عامره، ۱۲۷۴ق.)، ص ۳۷۰.

۴۴. همان، ص ۳۷۳-۳۷۲.

۴۵. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۲۵۲۶)، ص ۷۰۲ زیرنویس شماره ۱.

عراق از لشکری که پای ممانعت و مدافعت در میدان محاربه تواند نهاد خالیست. اگر رأی عالی اقتضا فرماید احمدبیک بن اغورلومحمد بن حسن پادشاه که وارث آن مملکت است با فوجی از سپاه ظفرپناه روانه آنجانب گردند، که تسخیر آن مملکت به سهولت میسر است. پادشاه روم را سلطنت آذربایجان و عراق موافق مزاج افتاد، احمدبیک را با فوجی از رومیان سنگ دل به رفاقت حسن علی ترخانی روانه گردانید. چون توجه ایشان در بلاد آذربایجان منتشر گشت، امرای ترکمان طریق بی وفایی پیش گرفته روی به احمدبیک آوردند حسین بیک علیخانی عبدالکریم [بیک] لله را که از خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه به قتل آورده در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه به نام احمدبیک کرد.^{۴۶}

عثمانیان، هرچند از علاقمندی ایشان به شیخ صفی و اخلافش هم گزارش شده باشد، از لحظه دریافت فتح نامه سلطان یعقوب مبنی بر قتل پسر عمه و شوهر خواهرش حیدر، علیه آن خاندان موضع مخالف گرفتند. بنابر گزارش خنجی، گویا سلطان بایزید پیش تر از آن هم، در جریان فعالیت‌های نظامی شیخ حیدر قرار داشته و از آن اقدامات اندیشناک بوده است.^{۴۷} آمدن خلفا از رومیه به نزد حیدر در حدی بوده که نگرانی دولتمردان دربار یعقوب را سبب می‌شده است. به طوری که، پیشنهاد می‌کنند: «... از وطنش بیرون باید کرد و تردد مردم اطراف، خصوصاً خلفای روم، بر او منع باید نمود.»^{۴۸} با توجه به این موارد، بعید است خانواده حیدر، با توجه به شاهزادگی مادرشان و وجود خویشاوندان و حامیانی در دربار، از این موضع گیری خبردار نشده و کینه عثمانیان را نسبت به خود درک نکرده باشند. این می‌تواند یکی از عللی باشد که اسماعیل را وادار کرد تا به جای پناه جستن در میان مریدان خاندانش در رومیه، گیلان را که نمی‌توانست در اقدام به کشورگشایی بستر مناسبی را برای او فراهم آورد، اختیار کند. آن زمان که اسماعیل صفوی عزم کسب قدرت کرد، بخشی از حامیان او در قلمرو عثمانی به سر می‌بردند. فضای آن قلمرو برای حامیان با پیش آمدن حوادث شیروان و شرور ناامن شد و بایزید اقدامات امنیتی لازم را به عمل آورد.

حامیان اسماعیل، بنا بر آن چه که در فرمان‌های صادره از سوی سلطان بایزید عثمانی انعکاس پیدا کرده، به نام «صوفیان اردبیل» شناخته می‌شده‌اند؛ جمعی «صوفی» و تعدادی «خلیفه». آن

۴۶. حسن بیک روملو، *احسن التواریخ*، بسعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن (تهران: انتشارات کتابخانه شمس، ۱۳۴۷)، ص ۱۳.

۴۷. خنجی به گزارش جهاد و غزای حیدر با نیرویی ده هزار نفره پرداخته و از فزونی گرفتن شوکت و حشمت‌اش سخن گفته و در ادامه اشاره کرده است که «... ملک روم با چنان لشکر و مملکت، از بی‌باکی‌های او اندیشناک می‌بود و از فرط اعتماد به الطاف الهی که امرا و بندگان حضرت اعلی را حاصل ... بود، تعجب‌ها می‌نمود.» نک: فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح محمد اکبر عشیق (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲)، ص ۲۷۰-۲۶۹.

۴۸. خنجی، *عالم آرای امینی*، ص ۲۷۱.

طور که در فرمان‌ها منعکس شده‌است، بر بایزید «معلوم» شده بوده که این «... طایفه صوفیان چه طایفه اهل فسادی شده و در طرف بالا [شروان و آذربایجان] چه فسادها که نکرده‌اند!»^{۴۹} اینان با توجه به دستور اُکید دربار عثمانی که در آن هنگام در شرایط «مودت کامل» با آق قویونلوها به سر می‌برد و مایل نبود که هیچ پیش‌آمدی باعث «کدورت و برودت» گردد، در معرض تعقیب و مصادره نقدینگی به نفع دستگیرکننده و حبس و قتل قرار گرفتند. سلطان بایزید علاوه بر سنجاق بیگی سیواس و مسیح پاشا وزیر اعظم، از شاهزادگان نیز سلطان محمود، سلطان سلیم، سلطان احمد، سلطان عالمشاه، و سلطان شهنشاه را پیگیر کسب خبر از درگیری‌های «اردبیل اوغلو» در شروان و آذربایجان و مراقبت کامل از اوضاع مناطق تحت امرشان، برای ممانعت از آمد و شد «صوفیان اردبیل» و ارسال گزارش آماری دستگیرشدگان و سپاه نام و نشان ایشان کرده بود. در این مکاتبات هیچ سخنی از ایلات و اویماقات نیست، ولی اشاره ضمنی دال بر آن است که، این کسانی که به «صوفیان اردبیل» معروف بوده‌اند، شامل اقشار مختلف کشاورز، لشکری، کشوری، و اصناف در مناطق یادشده می‌شده‌اند. شاه اسماعیل طی نامه‌ای از بایزید رفع موانع آمد و شد هواخواهان خود را خواستار می‌شود و می‌نویسد:

بر رأی عالم آرا پوشیده نیست که از قدیم الایام الی الان به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالک عالم خصوصاً اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره از آن جا ارباب طلب و سلوک متوجه این خاندان هدایت آشیان و خطایر [کذا] مقدسه مشایخ جنت مکان ... می‌شده‌اند.... اما در بعض اوقات بعض فترات که در طریق توجه ایشان واقع بود ملوک و حکام اطراف و بلاد متعرض احوال ایشان می‌شده‌اند چون طریقه عدالت و افضال خدام حضرت خلافت پناهی جمیع اهل اسلام خصوصاً سالکان مسلک طریقت و مالکان ممالک حقیقت را شامل می‌باشد متوقع و مسئول که مریدان و معتقدان این خاندان را که داعیه توجه زیارت این دودمان باشد مجاز فرمایند ملوک و حکام اقطار و مستحفظان حدود و امصار را فرمان شود که مطلقاً مانع آن گروه نگردند که هر کس که متوجه این جانب گشته به مطلوب اخروی فائز گشته موجب کثرت دعوات و مستوجب مزید جاه و جلال و مستلزم تضاعف رزانت خلافت و افضال شود. ان شاءالله تعالی.^{۵۰}

49 . Sivas sancağı Beyine Hüküm (Evahir-i Zilka'de sene 906), *Ahkam Defteri*, s. 8, no. 27. See: Feridun M. Emecen, "Osmanlı Devletinin Şark Meselesi'nin Ortaya Çıkışı İlk Münasebetler ve İç Yansımaları," *Tarihîten Günümüze Türk-İran İlişkileri Sempozyumu 16-17 Aralık 2002 Konya* (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 2003), s. 44. " ... ma'lumundur ki ol taife ne vechile ehli-i fesad taife[s] olup Yukari tarafda ne tarikile fesad etmişlerdir...."

از پاسخی که بایزید به نامه شاه اسماعیل می‌دهد، آشکار می‌شود که در عمل غیر از راه سخن خود می‌رود. بایزید، زمانی که روی سخن با شاه اسماعیل دارد، هواخواهان او را «رعایای غزاه مجاهدین» می‌خواند، و اگرچه جابه‌جا شدنشان را که به بهانه زیارت صورت می‌گیرد، به دلیل «طریق عتالت مسلوک [داشتن]» سبب وارد آمدن «نقصان کلی به محصول سپاهی» می‌داند،^{۵۱} اما، برخلاف دستوری که برای آماده‌باش شاهزادگان و امیران سپاهی و نیز دستگیری و تعقیب زوآر داده بود، در نامه‌اش به شاه اسماعیل تأکید می‌کند که «حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاءالله علیهم‌الرحمه نمایند، برسبیل بازآمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند...»^{۵۲} این درحالی بود که، همان‌طور که گذشت، بایزید افرادی از شاهزادگان و مقامات را پیگیر ممانعت از آمد و شد «صوفیان اردبیل» و کسب‌خبر و مصادره و حتی اعدام آنان کرده بود. با وجود چنان فرماندهانی می‌توان حدس زد که چه بسیج فراگیری از نیروی انسانی و امکانات و تجهیزات نظامی برای مدیریت بحران تشکیل شده بوده است و چه اندازه دامنه بحران وسیع و دلهره‌ناشی از آن برای عثمانیان دهشت‌آور و عمیق بوده است. به ویژه این که، شورش‌های محلی قرامان اوغلی و نصح نیز با این مسائل همزمانی داشته است. زمان این رویدادها که گزارش تفصیلی آن در دفاتر احکام ثبت شده است، ماه‌های ذیحجه و ذیقعدة سال ۹۰۶ق. است که اسماعیل در تکاپوهای اولیه کسب قدرت بوده است.^{۵۳}

یکی از خطاهای راهبردی سلطان بایزید این بود که به گمان بهره‌گیری از عنصر طمع در افراد، در فرمان‌های صادره، قید کرد که دستگیرکنندگان صوفیانی که به نزد اسماعیل میرزا آمد و شد می‌کنند، مالک نقدینگی و اموال همراه آن‌ها خواهند بود. بایزید خود در یکی از فرمان‌ها به پیامد سوء چنین خواسته‌ای اشاره کرده و به افراد از آن بابت هشدار داده است. اما همان‌گونه که اشاره شد، از آنجایی که این مسافران از طبقات مختلف کشاورز و کشوری و لشکری و اصناف بودند، روز به روز بر دامنه بحران افزوده شد.

بایزید علاوه بر اقدامات تأمینی در منطقه، ممالک دور و نزدیک را نیز در جریان تکاپوهای شاه اسماعیل قرار می‌داد و به کسب‌خبر از آنان می‌پرداخت و یا حمایت ایشان را برای از میان برداشتن او خواستار می‌شد. او در اوائل ربیع‌الاول سال ۹۱۰ق. به منظور طلب عفو برای دولت‌بای

۵۱. این بیان بایزید بیانگر این است که زوآر اردبیل به کشاورزی و خدمت رسانی برای سپاهیان عثمانی اشتغال داشته‌اند.

۵۲. فریدون بک، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۵.

۵۳. برای ملاحظه جزئیات گزارش‌های دفاتر احکام، شماره ۷۱ و ۱۱۱ و ۲۸۱ و ۳۳۰ و ۴۵۱ و ۴۵۴، نک:

Feridun M. Emecen, s. 67-73.

حاکم طرابلس، نامه‌ای به قانصو غوری - سلطان مصر که یک دهه بعد توسط سلطان سلیم به قتل رسید - می‌نویسد و در پایان آن به «احوال مردی که در بلاد شرقیه ظهور کرده است» اشاره می‌کند و خواستار دعا برای خیر مؤمنان و دفع رجز از مسلمانان می‌شود. قانصو غوری در پاسخ به نامه بایزید، پس از طرح موضوع حاکم طرابلس، در وجوب دفع «قزلباش» که به عقیده او کافر و فاجرند، چنین می‌نویسد:

و اما قصه غلبه الفرق الضاله القزلباشیه فی بلاد الشرقیه، فانها بلیه عامه ظهرت فی تلک النواحی فدفعهم لازم بل واجب علی الادانی و الاقاصی فالمقصود فی دفعهم و استیصالهم بعنایه الملك العلام الموافقه و الاهتمام لانهم اهل البدع و الضلاله و اصحاب الشر و الشقاوه کلهم روافض و جمعهم ملاعین لیس فی قلوبهم الرویه اثر الرحمه و الشفقه و لا فی طینتهم الخبیثه علائم الهدایه و الرؤفه و انهم هتکوا عرض المؤمنین و المؤمنات و قتلوا علماءالدین و السادات و اغاروا اموالهم و اسروا صبیانهم و عملو فی هذه المملکه اعمالا لایری مثله احد فی خروج الاولاد الجنکیزیه و لا سمع شبهه اذن فی ظهور الاحزاب السمرویه. اولتک هم الکفره الفجره اللهم دمرهم و قهرهم ... و طهر الارضین عن هؤلاء الارجاس النجاس^{۵۴}

آن چه که گذشت، زمینه‌های بی‌اعتمادی به صداقت عثمانیان را در نزد صفویان فراهم آورد. ناآرامی‌های رومیه و تشدید نارضایتی مریدان خاندان صفوی در آن مناطق، این فضای بی‌اعتمادی را تیره‌تر کرد و چون بحران جاننشینی و رقابت بین شاهزادگان هم بر آن افزوده شد، آینده روابط سیاسی و اجتماعی دو کشور را رقم زد.

نارضایتی اجتماعی در قلمرو شرقی عثمانی

بنابر گزارش‌های متعدد دولتی و غیردولتی، در بین جماعات ساکن مناطق قارامان و قیصری و ارزنجان و توقات و سیواس به دلیل فشار مالیاتی و غیرمالیاتی نارضایتی بروز کرده بود.^{۵۵} نظر به این که فضای مزبور با ایام قدرت‌گیری اسماعیل صفوی مقارن گردید، افرادی از این مناطق، یا با انگیزه کسب درآمد و به چنگ آوردن غنیمت و یا با انگیزه عقیدتی، به اسماعیل پیوستند. از سویی

۵۴. فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۵۶. نوایی در واقعیت اظهار نظر قانصو قوری تردید کرده است. به نظر می‌رسد که این موضع‌گیری قانصو غوری از روی سیاست ورزی بوده است تا روابط خود را با بایزید تیره نسازد. عبدالحسین نوایی درباره زمان آشکار شدن هم پیمانی ایران و مصر می‌نویسد که قانصو [کذا] غوری با شاه اسماعیل دست اتحاد داد و آوازه اتحاد ایشان در سال ۹۱۳ق. در منطقه پیچید. نک:

شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، ج ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸)، ص ۹۱.
55. Fariba Zarinebaf-Shahr, "Qizilbash Heresy in Sixteenth century Anatolia," p. 4.

هم، آوازه پیروزی‌های اسماعیل چون در آن مناطق پیچید، برخی او را نجات‌بخش دانسته و به پشت‌تگرمی چنان فضای احساسی، در برابر گرفت و گیرهای حاکمان عثمانی به مقاومت بیشتری دست زدند. حاکمان عثمانی برای مهار اوضاع رو به نابسامانی، بر فشارهای فیزیکی و روانی خود افزودند و تصمیماتی اتخاذ کردند که پیامدهای اجتماعی آن، حیات جمعی قلمروشان را برای همیشه ناآرام ساخت.

برخی از محققان عثمانی، فرافکنی‌های حکمداران‌شان را درست پنداشته و به جای توجه به ریشه‌های داخلی ناراضی‌ت مردم آن مناطق، که ورزش هر باد مخالفی می‌توانست آتش آن را شعله‌ورتر سازد، علت را در خارج از مرزها و در حال و هوای مذهبی صفویان دیده‌اند. حال آن که بحران سیاسی و اجتماعی قلمرو جنوبی و شرقی عثمانی، مقدم بر ظهور صفویان بود و منشأ داخلی داشت. حوادث بعدی نیز مزید بر علت شد، تا جایی که رودررویی ایران و عثمانی پیش آمد و بر آتش خصومت‌های منطقه‌ای دامن زد و زمینه تداوم دشمنی‌ها و بحران‌های اجتماعی و سیاسی داخلی عثمانی را فراهم آورد. چند عامل داخلی، در دامن زدن به آتش بحران و گسترش مکانی و زمانی آن، مؤثر افتاد:

۱. سیاست برخوردی حاکمان عثمانی:

الف - گرفت و گیرهای داخلی، که شامل فشار مالیاتی، ممنوعیت پیوستن هواخواهان خاندان صفوی به اسماعیل، مصادره اموال ایشان، دستگیری و زندانی کردن، تبعید، و با تمطیع مردم را رو در روی هم قرار دادن، می‌شد. در تاریخ عاشق پاشا زاده به این نحوه برخورد اشاره شده است. او می‌نویسد: «... مملکت رومده اولان صوفیلرنک خلفاسنی و اردبیله واران صوفیلری، سلطان بایزید تحقیر ایدوب روم ایلینه سوردی.»^{۵۶}

ب - به صفویه نسبت دادن ناآرامی‌ها، و به دلیل هم عقیدتی، بد دین و بدمذهب خواندن مردمان ناراضی خود که پیامدش یکپارچه ساختن ناراضیان، با اطلاق عنوان «قرلباش» به ایشان، بود.

۲. روی دادن حوادث پراکنده‌ای مانند آتش سوزی در استانبول و شیوع طاعون در ادرنه و قحط و غلا در آناتولی و ناآرامی‌های منطقه قارامان و حملات سلطان مصر و قرمان اوغلی به منطقه قارامان و ایجاد بحران در نواحی لارنده و قونیه،^{۵۷} و شورش نصوص که نمی‌توانست در تصمیم‌گیری حاکمان عثمانی برای اتخاذ سیاست نحوه اعمال قدرت در مناطق شرقی بی‌تأثیر باشد.

۵۶. درویش احمد عاشق پاشا زاده، *تواریخ آل عثمان*: عاشق پاشا زاده تاریخی، [مقابله و تصحیح] عالی (استانبول: مطبعه عامره،

۱۳۳۲ق.)، ص ۲۶۸.

۵۷. لطفی پاشا، *تواریخ آل عثمان*، مصحح و محشیسی کیلسلی معلم رفعت (استانبول: مطبعه عامره، ۱۳۴۱ق.)، ص ۲۰۱-۱۹۹.

۳. بحران زایی اقدامات قدرت گرایانه شاهزادگان عثمانی که به سلطه سلطان سلیم و عزل و مرگ بایزید دوم و قتل احمد و قورقود و پناهنده شدن مراد - فرزند احمد - به شاه اسماعیل، انجامید^{۵۸} و باعث شقاق و شکاف و رودررویی طرفداران هر یک از آنان در مناطق مختلف عثمانی شد.

۴. به راه انداختن جو تبلیغاتی با درگیر کردن علما و نویسندگان و شاعران در بحران پیش آمده که پیامدی جز عمیق تر شدن شکاف عقیدتی و اجتماعی در بین مردم قلمرو عثمانی نداشت. در اثر این سیاست ادبیاتی در عثمانی شکل گرفت که تم اصلی آن «قزلباش ستیزی» بود. فتاوی صادره علیه شاه اسماعیل و همفکران او از ایرانیان و روم نشینان، از این نمونه است که سلطان سلیم در یکی از نامه‌هایش خطاب به شاه اسماعیل به آن اشاره می‌کند.^{۵۹} البته صدور فتوا علیه مخالفان سیاسی - اعم از داخلی و خارجی - مرسوم عثمانیان بود و پیشتر نیز در مورد امیرنشینان آناتولی، تیمور، حسن بیک آق‌قویون‌لو، ملوک مصر و شام، و شاهزادگان مخالف صادر شده بود و طی آن مخاطبان به کفر و الحاد متهم شده و بدتر از کافران دانسته شده بودند.^{۶۰} نمونه دیگری از این ادبیات، هجویه‌ای سسی و دو بیتی است که سراینده آن - غمی شاعر قرن دهم عثمانی - به هدف توصیف «دده»، مولوی‌ها، بکطاشی‌ها [کذا]، قادری‌ها، خلوتی‌ها، و جلوتی‌ها را مخاطب قرار داده و با به کارگیری صفاتی مانند ملحد، قزلباش، قلاش، نباش، قلوبان، قرطبان، و دانظبان درستی باور مذهبی آن قشر را زیر سؤال برده است:

۵۸. همان، ص ۲۰۷-۲۰۴.

۵۹. سلیم علاوه بر اشاره به فتاوی مورد نظر، خطاب به شاه اسماعیل می‌نویسد که برای ازاله ضعف از قلب او امر کرده چهل هزار از سپاهیان عثمانی مابین سیواس و قیصریه بمانند: «فرق بیک نفر مقداری از لشکر ظفر رهبردن افزاز اولنوب سیواس له قیصریه مابیننده توقف ایتمک امر اولندی.» نک: لطفی پاشا، ص ۲۱۸. البته، اگر اوضاع بحرانی مناطق یادشده ملحوظ نظر قرار گیرد، باطل بودن ادعای سلیم آشکار می‌گردد. به نظر می‌رسد که سلیم نمی‌خواست پشت سر خود نیروی مخالفی برجای گذارد. از این رو، عصبان احتمال می‌ریدان شاه اسماعیل در آن مناطق علت واقعی چنان تصمیمی می‌تواند بوده باشد.

۶۰. بایزید ایلدیرم در جواب قرايوسف، تیمور را «کلب غفور تیمور مکسور» و لشکریان او را «گروه شیاطین نهاد» و «طایفه باغیه» و خودی‌ها را «فرق ناجیه» می‌نامد و در جواب نامه شاه منصور - برادرزاده شاه شجاع - تیمور را شقی و پلید و «محرک سلسله فتنه و فساد و مهیج آتش بغی و عناد» می‌خواند و او را «خر لنگ» و «لنگ باغی» خطاب می‌کند و در جواب نامه احمد جلایر به فتاوی علما اشاره کرده و می‌نویسد: «تیمور مکسور ... به فتوای علمای انام اشد من التکفور است.» سلطان مراد ثانی نیز در جواب شاهرخ تیموری، دشمنان خود را «کفره طایغیه و فجرة باغیه و احزاب شیطان» می‌خواند و اولیای دولتخواه خود را «از طایفه حزب الله» می‌شمارد. نک: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل، ص ۳۷، ۴۹، و ۲۳۶؛ بدلیسی - مورخ دربار بایزید - با استفاده از مفاهیمی چون «قوم پرغول» و «اقوام نامسلمان» برای آق‌قویونلوها و «باغی و باغی» برای سپاهیان قرامان و نیز اشاره به «الحاد و ظلم» ملوک مصر و شام، از توسل سلاطین و امرای عثمانی به فتاوی علما برای جنگ با ایشان در سال‌های ۸۷۶ق و ۸۹۶ق. سخن می‌گوید. نک: ادریس بدلیسی، هشت بهشت، خطی، ص ۸۲۸، ۸۳۰، ۹۹۰، ۹۹۱. چنین فتاوی در سال ۹۶۶ق. هم توسط شیخ الاسلام ابوالسعود افندی و بعضی دیگر از علما «به جرم خروج از اطاعت سلطان و تصرف قلاع و بسیج سپاه به عنوان باغی» در وجوب قتل شاهزاده بایزید و حامیانش صادر شد. نک:

Filiz Kılıç, *Şahzade Bayezid Şahi Hayatı ve Divanı* (Ankara: T. C. Kültür Bakanlığı Yay., 2000), s. 5-16.

دده‌نک وصفنی استین قرداش کمی ملحددر کمی قزلباش...
باشنده دال [کذا] تاج النده آغاج کوکلی صرف جاهل قرنی قزل آج...

از نظر سراینده، «دده» چیزی از مذهب نمی‌داند، در علم دین شک وارد کرده است، از حلم در او خبری نیست، دست از حق برداشته، راه باطل اختیار کرده، به ابلیس گرویده، شرع را فرو نهاده، راه بهشت را ندانسته، دعوای باطن خانه‌خراباش کرده، از آیین و ارکان دین چیزی نیاموخته، عضو حزب شیطان شده، نمازهای پنجگانه را برپای نمی‌دارد، نصیحت‌بردار نیست، به راه نمی‌آید، موهای شارباش را کوتاه نمی‌کند، بر سرش تاج سرخ نهاده و چوبی به دست گرفته، دلی جاهل و شکمی گرسنه دارد، و درمانی برای درد خود جستجو نمی‌کند.^{۶۱}

اگر چه اعزام خلفا برای تبلیغ به رومیه، معمول و مرسوم شیوخ صفوی بوده است. اما، می‌توان گفت، اگر هم شاه اسماعیل از اعزام خلفا به آن‌جا قصد ایجاد نامنی و اقدام علیه عثمانیان را نداشت، با توجه به فضای بحرانی آن‌جا، طبیعی بود که حاکمان عثمانی، با دیدن رفت و آمدهای پیدا و پنهان افراد به اردوی شاه اسماعیل، چنین درکی از حضور خلفای او در سرزمین خود داشته باشند.

مؤسسين اصطلاح قزلباش

عثمانیان مؤسسين این اصطلاح با بار معنایی تحقیرآمیز هستند. چنان که گذشت، تا زمان شکست الوند از اسماعیل و سقوط تبریز، این اصطلاح وضع نشده بود. بنابر اسناد عثمانی برای نامیدن حامیان اسماعیل که در نواحی سیواس و مناطق مجاور حضور داشتند و برای شرکت در جنگ‌های او عزیمت می‌کردند، بیشتر از لفظ «صوفی»، «صوفی طایفه‌سی»، و «اردبیل صوفی لری»، و برای خود اسماعیل از ترکیب «اردبیل اوغلو»، استفاده می‌کردند.^{۶۲} مطالبی که ذیل وقایع سال ۹۰۸ق. از فعالیت‌های شاه اسماعیل در تاریخ عاشق پاشازاده آورده شده است، خارج از نظم منطقی مطالب کتاب است. به طوری که با آن گزارش، کتاب به آخر می‌رسد. از این رو، به ظن قوی نباید از عاشق پاشازاده مؤلف اثر بوده باشد. اما، با توجه به مضمون خبر، باید این گزارش، در نزدیک‌ترین زمان به اقدامات اولیه شاه اسماعیل، و به احتمال قوی در همان سال ۹۰۸ق.، تنظیم شده باشد. در این گزارش هم، با این که نویسنده آن موضعی مخالف شیوخ صفویه دارد، از اصطلاح قزلباش خبری نیست و به جای آن از الفاظ «مردان» و «صوفیان» و «لشکر» استفاده شده است.^{۶۳}

۶۱. هجویه لعی، مجموعه شماره ۲/۳۴۵/۹ کتابخانه کوپریلی استانبول، برگ‌های ۱۶۳ و ۱۶۴.
62. Feridun Emecen, s. 40.

۶۳. عاشق پاشازاده، ص ۲۶۹-۲۶۸.

لفظ «قزلباش» برای نخستین بار در مکاتبات بین الوند و بایزید پدیدار شد. آن گاه که الوند به سمت ارزنجان گریخت که نیرویی علیه اسماعیل فراهم کند و تبریز را بازپس گیرد، مکاتباتی برای جلب حمایت بایزید دوم انجام داد. در این مکاتبات بود که اصطلاح «قزلباش» از جانب سلطان عثمانی ایجاد و به کار گرفته شد. بایزید در یکی از نامه‌هایش به الوند که باید در اوایل سال ۹۰۸ ق. نوشته شده باشد، «اتفاق اساطین بایندریه» را خواستار می‌شود و الوند را به اتحاد با قاسم بیگ (پسر جهانگیر برادر حسن بیگ) و مراد فرامی‌خواند تا «جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش» را از بین ببرند.^{۶۴}

به این ترتیب، پدیده قزلباش در فضایی بحرانی زاده شد و توسط عثمانیان، با بار معنایی بد دین، مورد استفاده قرار گرفت و متعاقب آن برای علویان آناتولی نیز به کار برده شد.^{۶۵} مریدان صفویه در آماسیه،^{۶۶} سیواس، و مناطق مجاور و دیگر مناطق رومیه، که به یاری اسماعیل شایق بودند، با توسل به همین عنوان از جانب مأموران عثمانی، مورد تهمت واقع شدند و تحت تعقیب قرار گرفتند.^{۶۷} این پدیده، علی‌رغم نبود صفویان و عثمانیان، هرچند کم‌رنگ‌تر، هنوز هم به زندگی خود در منطقه ادامه می‌دهد و نقش آفرین است.

نکته جالب توجه این است که بایزید بر قبح معنایی لفظی که آفریده بود، واقف بود. از این رو، در تمام مکاتباتی که پس از جعل این اصطلاح با پادشاهان و امیران محلی انجام می‌داد، از این لفظ همراه با صفات الحادی استفاده می‌کرد. ولی در مکاتباتی که با خود شاه اسماعیل داشت، از به کارگیری آن پرهیز می‌نمود. همین رویه را سلطان سلیم نیز با همه توهینی که روا می‌داشت، طی چهار نامه‌ای که در آستانه نبرد چالدران به شاه اسماعیل نوشت، رعایت کرد.^{۶۸}

۶۴. شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، ج ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸)، ص ۲۴-۲۳ به نقل از: منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۱.

۶۵. یوسف ضیاء یوروکان می‌نویسد: «... به لشکریان صفویه قزلباش می‌گفتند. لذا، به خاطر این که علویان آناتولی هم به شاه اسماعیل و شیخ صفی پیوستگی داشتند، به آنان نیز این عنوان داده شد.» نک: s. 450. Yusuf Zia Yörükân, *Anadolu'da Aleviler ve Tahtacılar*,

۶۶. جمال جانپولاد به نقل از خوجا سعدالدین افندی می‌نویسد که با نزدیک شدن شاهزاده سلیم به استانبول به قصد تصرف تاج و تخت، شهزاده احمد هم به تکاپو افتاد. ولی، بایزید به او نوشت که: «... به سنجاق خود برگرد. چیزی که باید بدانی این است که به این فرمان گردن بنهی که ترکان آن‌جا [آماسیه] قزلباش هستند.» نک:

Cemal Canpolat, *Osmanlı Belgelerinde Kızılbaşlar Hakkında İdam ve Sürgün Fermanları* (İstanbul: Can Yayınları, 2008), s. 23. Quoted from: Hoca Sadettin Efendi, *Tac u't-Tevarih*, 4. cilt (Ankara: Kultur Bakanlığı, 1992), s. 52.

67. Ali Yıldırım, *Osmanlı Engizisyonu* (Ankara: Öteki Yayınları, 1996), s. 35: "II Beyazıt zamanında Teke (Antalya) yoresinde yaşayan Kızılbaşlar Modon ve Koron kalelerine surulmuştur." Bk: Şahabettin Tekindaş, "Şahkulu Baba Tekeli İsyani Belgelerle," *Türk Tarihi Dergisi*, cilt 1, say 4 (1967).

۶۸. شواهد این مدعا در مکاتبات جمع آوری شده در این کتاب قابل ملاحظه است: شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۷۶ و ۲۷۷.

دعوی استقبال صفویان از لقب «قزلباش»

نکته دیگر، تأکید برخی از محققان بر استقبال صفویان و مریدان و حامیان ایشان از لقب قزلباش است. مینورسکی از جمله نخستین محققانی است که چنین رویکردی دارد. او در توضیح یک غزل ناقص (چهار بیتی) از شاه اسماعیل، صرفاً به ذکر این نکته اکتفا کرده است که اصطلاح معروف قزلباش که در این شعر آمده در اصل توسط مخالفان صفویان مورد استفاده بود، ولی بعداً پیروان صفوی آن را با افتخار پذیرفتند.^{۶۹} سخن مینورسکی را پروفسور سیوری تکرار کرده است. او که به گفته اندرو نیومن درک محققان غربی از دوره صفوی تا زمان خود را منعکس کرده است،^{۷۰} به نحوه پدیداری تاج حیدر - ساخته، اطلاق عنوان قزلباش به حامیان ترکمان خاندان صفوی، پراکندگی جغرافیایی مریدان ایشان، و اطلاق دیرهنگام و غیر دقیق عنوان قزلباش به افراد معینی از حامیان غیر ترکمان خاندان صفوی اشاره جامع ولی کوتاهی نموده و در ضمن، با استناد به تاریخ نام - ناشناخته شاه اسماعیل^{۷۱} بیان کرده است که:

حیدر، اندکی پیش از آن که در سال [۸۹۳ق./۱۴۸۸م. تهاجم سوم و فاجعه بار خود را به شیروان آغاز کند، بر اساس الگویی که امام علی در خواب به او آموخت، سرپوش سرخ رنگ متمایزکننده‌ای را که دوازده ترک به نشانه دوازده امام شیعی داشت، برای پیروان خود طرح افکند که از آن پس نشانه

69. V. Minorsky and Shah Isma'il I, "The Poetry of Shah Isma'il I," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 10, No. 4 (1942), p. 1027a.

70. Andrew J. Newman, *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire* (London and New York: I. B. Tauris, 2006), p. 2.

۷۱. این اثر که در بین محققان غربی به نام *Ross anonymous* شناخته شده، دارای این مشخصات است:

History of Shah Isma'il, British Library MS. Or 3248 (Ross Anonymous). See: Said A. Arjomand, *The Shadow of God and Hidden Imam* (Chicago and London: The University of Chicago Press, 1984), p.vi; See also: *The Anonymous History of Shah Isma'il*. Cambridge, MS. Add 200. See: M. Mazzaoui, *The Origins of the Safavids; Shi'ism, Sufism, and the Gulat* (Wiesbaden: Franz Steiner Verlag GMBH, 1972), p. 54n.

با مقابله این دو نسخه خطی، الله دتا مضطر این اثر را به صورت عکسی و به ضمیمه توضیحات، با عنوان *جهانگشای خاقان: تاریخ شاه اسماعیل اول*، در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۱۳۶۴.ش)، به چاپ رسانده است. استنفیلد - جانسون به خطا این نسخه را *عالم آرای صفوی* که به تصحیح یدالله شکری چاپ شده، دانسته و نویسنده آن را «بیژن» نامیده است. یادداشت توضیحی او این است:

"This is the *Alam ara-yi Safavi*, believed to be the work of a mid-eleventh/seventeenth century writer, Bizan. It is edited by Yadallah Shukri (Tehran: 1350 Sh./1971).... For the dating of this work, which was for a long time believed by E. G. Browne and others to be an early Safavid source, see A.H. Morton, "The Date and Attribution of the Ross Anonymous. Notes on a Persian History of Shah Isma'il I," in Charles Melville, ed., *Pembroke Papers I: Persian and Islamic Studies in Honour of P. W. Atvey* (Cambridge, 1990), 179-212. See also, R. McChesney's discussion of the content and style," *Alamara-ye Shah Esma'il*," *Encyclopaedia Iranica*, 796-97." See: Rosemary Stanfield-Johnson, "The Tabarra'iyān and the Early Safavids," *Iranian Studies*, Vol. 37, No. 1 (Mar., 2004), p. 47.

تمایز حامیان خاندان صفوی از غیر ایشان شد. این کار عثمانیان را برانگیخت که از روی بی احترامی و تحقیر ایشان را قزلباش به معنی سرخ سران نام نهند و این عنوان، که بار معنایی توهم آمیزی در نظر عثمانیان داشت، [توسط صفویان] به مثابه نشانه‌ای از افتخار پذیرفته شد.^{۷۲}

سخن سیوری در پیوند دادن کلاه حیدری با نامگذاری عثمانیان نادرست است. زیرا، چنان که در سطور قبل گذشت، نامگذاری «قزلباش» بیش از پانزده سال پس از مرگ حیدر صورت گرفت و در ارتباط مستقیم با فعالیت‌های نظامی سال‌های نخست شاه اسماعیل قرار داشت.

فاروق سومر، ضمن اشاره به این که عنوان قزلباش را خود حامیان دولت صفوی پدید آوردند، سخن سیوری را تکرار کرده است. او در کتاب نقش ترکمنان آناتولی در تأسیس و توسعه دولت صفوی، می‌نویسد:

در این کتاب برای متمایز کردن عنصر تأسیس کننده دولت صفوی از دیگر گروه‌های شیعی، از آن‌ها کراراً با عنوان قزلباش یاد شده‌است. در اصل هم این‌ها برای نامیدن خود با افتخار از این عنوان استفاده می‌کردند و دولت خود را «دولت قزلباش»، و حاکمانشان را «پادشاه قزلباش»، و سرزمینشان را «مملکت قزلباش» می‌خواندند.^{۷۳}

از سفرنامه نویسان، انگلبرت کمپفر که در زمان سلطان سلیمان صفوی به ایران آمده (۵-۱۶۸۴ م.) هنگام بحث از قورچی‌ها، اشاره‌ای به تاج ایشان کرده و در پایان گفته است: «... این کلاه خاص صوفیان صفوی، باعث شد که آن‌ها از طرف ترک‌ها قزلباش نامیده شوند، یعنی کسانی که سر سرخ دارند. درست است که ترک‌ها با به کار بردن این لفظ دشنامی را در نظر داشتند، اما قزلباش‌ها این نام را مایه افتخار خود دانستند...»^{۷۴} سخن کمپفر، شاهدهی است مؤید مدعای سیوری. در هر حال، این رویکرد کمپفر و سیوری و سومر و کسانی که این نظر را، توارداً یا به تبعیت از ایشان، تکرار کرده‌اند، با فرضیه تحقیق حاضر، که بر منفور بودن اصطلاح قزلباش در نزد شاه اسماعیل و حامیان

72. Roger Savory, *Iran under the Safavids* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980), pp. 19-20: "Shortly before his third and fatal expedition to Shirvan in 1488, Haydar, instructed in a dream by the Imam 'Ali, had devised for his followers the distinctive scarlet headgear, with twelve gores commemorating the twelve Shi'i Imams, which henceforth was to be the distinctive mark of the supporters of the Safavid house, and which led the Ottomans derisively to dub them *qizilbash*, or redheads. The name, used by the Ottomans in a pejorative sense, was adopted as a mark of pride." ; Roger Savory, "Kizil-bash," *Encyclopedia of Islam*, New Edition, vol. V (Leiden: E. J. Brill, 1986), p. 243.

73. Faruk Sümer, *Safevi Devletinin Kuruluşu ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü* (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1992), s. III: "Eserde, diğer Şi'i topluluklarından ayırdetmek için, kurucu unsur çok defa *Kızılbaş* adıyla anılmıştır. Esasen onlar *Kızılbaş* sözünü bizzat kendilerini ifade etmek için iftiharla kullanmışlar, devletlerini *devlet-i kızılbaş*, hükümdarlarını *padişah-i kızılbaş*, ve ülkelerini de *ülke-i kızılbaş* bu tabir ile vasıflamışlardır..."

۷۴. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ج ۲، ترجمه کیکاووس جهاننداری (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰)، ص ۸۸

او و به کار گرفته نشدن آن توسط ایشان و منشیان دستگاه دیوانسالاری و مورخان و شاعران آن عصر تأکید می‌ورزد، مغایرت آشکار دارد.

مقاومت در برابر استفاده از اصطلاح قزلباش و استفاده از کلمات و ترکیبات جایگزین

خیام اهل قدرت بر تیرک حامیان ایشان استوار است. از این رو، به هنگام سربر آوردن دشمنی‌ها، تیغ قهر بر سر حامیان فرود می‌آید. فضل‌الله بن روزبهان خنجی که مورخ دربار یعقوب و معاصر شیخ حیدر بوده، نخستین کسی است که جنید و حیدر و حامیان ایشان را به دلیل سرکشی علیه یعقوب، سرزنش کرده است. او در *عالم‌آرای امینی*، سپاهیان حیدر را «گوساله پرستان روم»، «جهال روم»، و «حشری بی شمار از کبود رختانِ طالش و تیره بختان سیاه کوه ... و خلقی بی طهارت از تاریک روزان شاملو...»^{۷۵} معرفی کرده و با این که در جایی از زبان حیدر برای لشکریان او از ترکیب «لشکر اسلام» و «عساکر صوفیه»^{۷۶} استفاده نموده، در بقیه موارد از زبان خود صفاتی مانند بی‌صفا، میش صورت،^{۷۷} خون آشام، بی سامان، مکدرسیرت، فدایی، و بیچاره را به لفظ «صوفیان» افزوده است.^{۷۸} او در مورد خود حیدر نیز از صفاتی مانند «ساقی اجل» و «شیطان ذلیل» و «شیخ غدار» استفاده کرده و او را به عصیانگری متهم نموده است.^{۷۹} همین مورخ، زمانی که در سال ۹۱۰ق. از عراق به خراسان و از آن جا به ماوراءالنهر رفت و تاریخ بخارا را در سال ۹۱۵ق. نوشت، برای نامیدن سپاهیان شاه اسماعیل از ترکیبات جدیدی مانند کلاه سرخ،^{۸۰} قزل بورک، و قزل قلیاق

۷۵. خنجی، *عالم‌آرای امینی*، ص ۲۵۲، ۲۶۴ و ۲۷۴. خنجی که به «غزا را وسیله‌ای» ساختن حیدر باور داشته، در باره اباحه‌گری او می‌نویسد: «جهال روم ... شیخ جنید را اله و ولدش را ابن‌الله گفتند ... خلقی بسیار از مردم روم و طالش و سیاه کوه در موبک ... [حیدر] مجتمع گشته. گویند همگان او را معبود خویش می‌دانستند و از وظایف نماز و عبادات اعراض کرده، جنابش را قبله و مسجود خود می‌شناختند. شیخ هم دین اباحت را برای ایشان ترویج داده، قواعد شریعت خرمیان بابکی در میانشان نهاده، از غایت مکاری در سر کلاهی صوفیانه و در بر خرقة‌ای درویشانه و جوشن‌ها در خانه ساخته و تیغ‌ها برای جنگ پرداخته ...» همان، ص ۲۶۸-۲۶۴.

۷۶. همان، ص ۲۷۵-۲۷۴.

۷۷. در حکایتی، برای امیریحیی از آل مظفر، از صفت «میش سر» استفاده شده است.

۷۸. خنجی، *عالم‌آرای امینی*، ص ۲۹۰-۲۸۴.

۷۹. همان، ص ۲۵۱، ۲۷۷، ۲۹۶.

۸۰. شاعر نام ناشناخته‌ای ماده تاریخ مرگ شیبک خان را «کلاه سرخ» یافته و آن را در بیت زیر به کار برده است:

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان ازو
تاریخ قتل او ز قضا شد «کلاه سرخ»

نک: شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۷۷.

استفاده می‌کند و دشمنی و مقاتله با آنان را «بسیار فاضل‌تر... از غزا با کفار افرنج» می‌داند.^{۸۱} خنجی در کتاب *سلوک الملوک* هم که در سال ۹۲۰ق. تألیف کرده، برای شاه اسماعیل و لشکریان‌اش، ترکیب «طاقیه سرخان» را به کار می‌برد.^{۸۲}

با توجه به فضای خصومت‌آلود قلمرو اوزبکان و عثمانیان، چنان که گذشت، پس از جعل و استفاده از اصطلاح قزلباش، هم در میان ساکنان علوی مذهب آناتولی و مریدان خاندان صفوی در رومیه، و هم در دربار و دیوان ایران، نشانه‌هایی از مقاومت بروز و ظهور یافت. نخستین چهره مقاومت، به سکوت گذراندن و ناشنیده گرفتن اصطلاح «قزلباش» بود. در ایران، نه خود شاه اسماعیل و نه مورخان و شاعران و دولتمردان و سپاهیان او، این لفظ را به کار نمی‌بردند.

اگر چه دوران شاعری شاه اسماعیل متأخر از برخی شاعران همعصر اوست، اما، از خود او آغاز می‌کنیم. شاه اسماعیل به عنوان یک سیاستمدار، هرگز از کلمه «قزلباش» استفاده نکرد. او در هیچ یک از نامه‌هایی که به عثمانیان یا اوزبکان یا تیموریان نوشت، یا فرمان‌هایی که صادر کرد، این اصطلاح را به کار نبرد،^{۸۳} و از «غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام»، «معسکر ظفر پیکر»، «مجاهدان دین»، «عساکر نصرت و ظفرقرین»، «غازیان ضرغام انتقام»، و «مجاهدان بهرام اتسام»^{۸۴} و از این قبیل ترکیبات به جای آن استفاده نمود. در مقام شاعری نیز، او با آگاهی کامل به معنا و مفهوم ترکیب‌هایی که برای مریدان خود و سرپوش ایشان استفاده می‌کرد، لفظ قزلباش را هیچ‌گاه بر زبان قلم جاری نکرد و به جای آن ترکیب‌هایی مانند «قیرمیزی تاج»، «قیزل تاج»، «تاج»، «غازی لر»، «تاج سعادت»، «تاج و کلاه»، «تاج دولت»، و «آلتین تاج» به کار برد^{۸۵} که هم معنای ظاهری سرپوش، و هم مفهوم معنوی سعادت و نیکبختی را افاده می‌کند.

در مجموعه اشعار شاه اسماعیل صفوی که حاوی ۱۴ قصیده، ۲۴۸ غزل، ۱۰ رباعی، ده‌نامه، نصیحت‌نامه، و چند شعر فارسی است،^{۸۶} تنها یک بار کلمه قزلباش در غزلی چهاربیتی به کار رفته که آشکارا پیداست از شخص دیگری است. این غزل در دیوان چاپ باکو وجود ندارد. اما، در گزیده

۸۱. خنجی، مهمان نامه بخارا، ص ۴۴، ۴۵، ۱۰۴ تا ۱۰۶.

۸۲. خنجی، *سلوک الملوک*، ص ۳۹۸-۳۹۶.

۸۳. نک: شاه اسماعیل صفوی: *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، همه نامه‌ها.

۸۴. همان، ص ۶۲، ۹۴، و ۹۵.

۸۵. شاه اسماعیل صفوی خطایی: کلیات دیوان، نصیحت‌نامه، ده‌نامه، قوشمالار، فارسی شعرلر، به اهتمام رسول اسماعیل‌زاده

(تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۰)، ص ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۱، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۵۴، ۳۶۱، ۴۲۲، ۴۸۴، ۵۴۱.

۸۶. عزیز آقا محمدآف، «خطایی اثرلرینین نشری...» شاه اسماعیل خطایی اثرلری، جلد ۱، علمی - تنقیدی متنک ترتیبی و

مقدمه عزیز آقا محمدآف و رهداقتوری حمید آراسلی (باکو: آذربایجان س س ر علملر آکادمیاسی نشریاتی، ۱۹۶۶)، ص ۱۹-۱۸.

اشعار شاه اسماعیل که مینورسکی در مقاله‌اش آورده هست که تفاوت مختصری در چند موضع با آنچه که در کلیات اشعار شاه اسماعیل که رسول زاده چاپ کرده دارد. مینورسکی سخنی در باب نقص شکلی و اصالت غزل زده و صرفاً به ذکر این نکته اکتفا کرده است که اصطلاح معروف قزلباش که در این شعر آمده در اصل توسط مخالفان صفویان مورد استفاده بود، ولی بعداً پیروان صفوی آن را با افتخار پذیرفتند.^{۸۷} رسول زاده احتمال داده است که این غزل از شاه اسماعیل نباشد:

گول آغاجدان چیخدی گلدی شاهه یولدش اولماغا
سرّ شاه ایدی ازل دن گلدی سرداش اولماغا...
اسمی اسماعیل دور، ذاتی امیرالمؤمنین
یوزینی گورگج خوارج راضی دور داش اولماغا^{۸۸}

با این که شاعران مترصد بهانه‌ای برای خودنمایی در نزد ممدوح‌اند، در مدایح شاعران عصر شاه اسماعیل، استعمال اصطلاح قزلباش دیده نمی‌شود. اهلی شیرازی به نظر می‌رسد که نخستین شاعر مداح شاه اسماعیل بوده باشد. زیرا، اسماعیل در پی شکست دادن سلطان مراد آق قویون‌لو در ۹۰۹ق. به شیراز رفت. اهلی که خود را «پیر سگ خاندان» شاه اسماعیل می‌نامد، بین سال‌های ۹۱۰ تا ۹۱۲ق. چند قصیده در مدح او سروده و «خیمه» و «کمان» و «جام» شراب و «شجاعت» وی را ستوده است. او به جای قزلباش از الفاظ «غازی»، «غلامان شاه»، و تعبیر نکته سنجانه «غازیان مست» استفاده می‌کند و برای سرپوش «تاج زر» به کار می‌برد.^{۸۹} اهلی در یکی از غزلیاتش که پنج بیت دارد و به نظر می‌رسد در توصیف شاه نوجوان باشد، او را پیروز میدان نبرد با بزرگان دانسته و به خونریزی تاج او و بهترین بودن‌اش اشاره می‌کند:

87 . Minorsky and Shah Isma'il I, p. 1027a.

۸۸. شاه اسماعیل صفوی خطایی: کلیات دیوان، نصیحت نامه، دهنامه، قوشمالار، فارسی شعرلر، به اهتمام رسول اسماعیل زاده (تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۰)، ص ۵۷.

۸۹. کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴)، ص ۴۴۴ تا ۴۴۷ و ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۰۱ تا ۵۰۴، ۶۳۱ تعبیر «غازیان مست» به نظر می‌رسد گویاترین صفتی باشد که برای بیان سرسپردگی و شیفتگی سپاهیان شاه اسماعیل استفاده شده است. او این ترکیب را در ابیات زیر که در مدح شاه اسماعیل است و گویا اشاره‌ای هم به شکست شیبک خان اوزبک دارد، به کار برده است:

دست قدرت صیقل روی زمین آراسته	تیغ سلطان شاه اسماعیل حیدر ساخته
غازیان مست او روز غزا صد دیو را	کاسه سرها شکسته جام و ساغر ساخته

همان، ص ۵۰۳-۵۰۲.

گرچه طفل است آن پسر حُسن اش زمهر و مه گذشت
 برد آخر گوی دولت از بزرگان کودکی
 زخم تیغ دوست تاج تارک اهلی بود
 کافر مگر به ازین تاجی بود بر تارکی^{۹۰}
 هاتفی خرجردی - شاهنامه سرای شاه اسماعیل - که در شاهنامه اش از تبار شاه فقط به جنید
 و حیدر پرداخته، ضمن «یزیدی نهادان» نامیدن دشمنان صفویان، مریدان رزمجوی ایشان را با
 عناوین «هزیران»، «دلیران»، «جنگاوران»، «مریدان»، «نیزه گذاران چابک سوار»، «صوفیان»،
 «سواران هیجا شتاب» و «هزیران هیجاشکار» خطاب می کند و برای سپاهیان شاه اسماعیل از
 «خیل و سپاه»، «هزیران پولادپوش»، «رویین تنان»، و نیز مفهوم «غازیان» استفاده می کند و
 هرگز واژه قزلباش را به کار نمی برد.^{۹۱} در نمونه زبر، او ضمن توجه دادن به رنگ سیاه پرچم شاه و
 تصویر ماه بر روی آن، از برخی از واژگان جایگزین قزلباش، برای اشاره به لشکریان شاه اسماعیل
 استفاده کرده است:

فلک سای شد توق پرچم سیاه	در آویخت گیسو ز رخسار ماه
زبس ماه بیرق شده بر سپهر	به آن ها شده مشتبه ماه و مهر
ز فرّ قطاس و ز پرّ کلاه	شد آراسته زیر و بالا سپاه
یمین و یسار شه از غازیان	شد آراسته بر طریق کیان
گرفتار در دست رویین تنان	یکی را گریبان یکی را عنان ^{۹۲}

امیدی تهرانی که در دستگاه حکومتی شاه اسماعیل حضور داشته و در مدح او و بزرگان دربار
 اشعار بسیار دارد، به جای قزلباش از ترکیب «لشکر ظفر منصور» استفاده می کند.^{۹۳}
 فضولی بغدادی که بنگ و باده اش را برای شاه اسماعیل سروده و در آن او را پادشاهی دانسته
 که از سر پادشهان «ایاغ» می سازد، نه در این اثر و نه در دیگر آثارش هرگز از لفظ قزلباش استفاده
 نکرده است.^{۹۴} فضولی به دلیل ارتباط تنگاتنگ با حاکمان اعزامی شاه اسماعیل به بغداد و شاهد

۹۰. همان، ص ۳۹۲.

۹۱. هاتفی خرجردی، ص ۵۴ تا ۵۷ و ۶۴، ۶۵.

۹۲. هاتفی، ص ۶۷-۶۵.

۹۳. قصائد امیدی، خطی، مجلس شورای اسلامی، شماره ۳-۱۳۴۳۵، برگ ۱۲۴۱ الف.

۹۴. کلیات دیوان فضولی (استانبول: مطبعة تصویر افکار - چاپ عکسی تبریز، ۱۲۸۶ ق.)، ص ۳ مسلسل ۸۷. فضولی با ذکر «ایاغ»،

قصد بیان پیروزی شاه اسماعیل بر شیبک خان اوزبک را داشته است که در سال ۹۱۶ ق. واقع شد. ابیات زیر از آن مدحیه است:

ساقیا صبحدم در ایله شتاب	دوره گلگون چو مهر جام شراب
جام می صون که تا دلیرانه	مدح ایدم پادشاه دورانه
اول که باشلر زمانده بزم فراغ	پادشهلر باشندن ایلر ایاغ

عینی فعالیت‌های نظامی آنان بودن، بسیار در وصف آنان و سپاهیانشان قصیده سروده و حتی به دلیل وابستگی فکری به مشعشعیان ناچار به نوشتن توبه نامه شده است. از این رو، اگر می‌دانست که لفظ قزلباش مطلوب طبع شاه اسماعیل و امرای اوست، با توجه به روحیهٔ نکته بین و شرایط سختی که داشته، حتماً از آن لفظ در اشعارش استفاده می‌کرد.

حسینی گنابادی از شاعران عصر اسماعیل و تهماسب است که به نام هر دوی ایشان شاهنامه سروده است. او با این که شاهنامهٔ اسماعیل را در سال ۹۴۰ق. کامل نموده،^{۹۵} هیچ‌گاه برای سپاهیان از کلمه قزلباش استفاده نکرده است. حسینی که عموم سپاهیان را با عنوان «ایرانیان» می‌خواند، گاهی به ترکیب قومی ایشان مانند «گیلانیان» یا «رومی نژادان» اشاره می‌کند و گاهی صفات تفخیمی مانند «شیران»، «لشکر»، «ترکان خنجرگذار»، «هزبران»، «شیران دشمن شکار»، «سپاه ظفریار نصرت شعار»، «رستم دلان زمان»، «خیل انجم اساس»، «خیل ظفر انتساب»، «عساکر رستم نژاد»، «گردان آیین مصاف»، و «شیر آزمایشان مردم شکار» را برای توصیف آنان به کار می‌برد.^{۹۶} او در وصف سرپوش شاه اسماعیل از ترکیب «خود زر»، «کله خود زر»، «کله خود زرین»، و «تاج گلگون»، و برای شاهزاده تهماسب میرزا از «تاج آل» استفاده می‌کند.^{۹۷}

از شاعران دیگر، حبیبی برگشادی - ملک الشعرا شاه اسماعیل - که اشعار ترکی او در ترکیه و آذربایجان و ایران (تبریز) به چاپ رسیده، در هیچ یک از اشعارش از لفظ «قزلباش» استفاده نکرده است.^{۹۸} لسانی که به استعاره از الفاظ یار، طوطی دین، هدهد زرین کلاه، ظل الله، و یوسف دین به جای شاه اسماعیل استفاده می‌کند، در اشعارش اصطلاح قزلباش را به کار نمی‌برد. او که از دوران اولیهٔ حیات خود اعلام نارضایتی می‌نماید، از این که به تاج سرخان پیوسته است، اظهار سرافرازی می‌کند و می‌گوید:

به شهر حادثه دوران گرفت و بدم کرد	گرفت شحنة ایام و شهر بدم کرد
ز سایهٔ بد خویشم به خاک تیره نشاند	همان ستاره که ده روز ارجمندم [کرد]
وجودم از غم دل چون سفند آبله شد	ز بس در آتش آوارگی سپندم کرد

۹۵. قاسمی حسینی گنابادی تاریخ خاتمهٔ شاه اسماعیل نامه را که ۹۴۰ق. است، در بیت زیر به صورت ماده تاریخ آورده است:

به لطف از سر نظم اگر بگذری روان پی به تاریخ آن آوری

نک: قاسمی حسینی گنابادی، ص ۳۵۷.

۹۶. قاسمی حسینی گنابادی، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۳.

۹۷. همان، ص ۱۶۱، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۲.

ز یمن بخت به تاج کسی سرافرازم که سرخ روییم افزود و سربلندم کرد^{۹۹}
 حسابی - از شاعران عصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب - با این که به مدح شاه تهماسب هم
 پرداخته، به نظر می‌رسد دل خوشی از صوفیان تاج پوش صفوی نداشته و همان طور که مصحح
 دیوان در زیرنویس اشاره کرده، طی ابیاتی به ذم ایشان پرداخته است. او در دیوان اشعارش از
 اصطلاح قزلباش استفاده نکرده است:

مکن ز رنگ سقرلاد [کذا] نفس را خشنود چرا که آخر او لاط و اولش سقرست
 ز صوف صافی ناحق مجو که این پشمین ز پشت میش ضعیفی بود که خار خورست^{۱۰۰}
 فغانی (مرگ ۹۲۵)، نظام استرآبادی، هلالی جغتایی، و فرزند شاه اسماعیل - سام میرزا - نیز این
 اصطلاح را به کار نبرده‌اند. سام میرزا که تذکره‌اش را در سال ۹۵۷ق. کامل نموده، در سراسر کتاب
 خود، با این که به جزئیات شغلی تمام افراد معرفی شده پرداخته، ذکری از کلمه قزلباش نکرده است.
 به ویژه این که، فصل ششم از کتاب او به شاعران ترک و ترک‌گوی اختصاص داده شده که عموماً
 از سپاهیان بوده‌اند و او از کلمات و ترکیباتی مانند «معسکر ظفر اثر»، «سپاهی گری»، «امرای
 ترک»، «کمانداری»، «لشکر رضا»، «پروانچیان»، «یوزباشی»، «اردوی عالی»، «قورچیان»،
 «اردوی معلی»، و یا نام خاص طوایف ایشان استفاده کرده است.^{۱۰۱}

از مورخان، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهجی در تاریخ خانی (تألیف ۹۲۱)، و امینی
 در فتوحات شاهی (تألیف ۹۲۷)، عبداللطیف قزوینی، جز یک مورد، در لب التواریخ (تألیف ۹۴۸ق.)،
 قاضی احمد غفاری در تاریخ نگارستان (تألیف ۹۵۹ق.)، و جز یک مورد، در تاریخ جهان آرا، هیچ
 کدام از اصطلاح یاد شده استفاده نکرده‌اند. لاهجی فصل سی‌ام کتاب را به «حسب و نسب شاه
 اسماعیل و شرح تشریف آوردن به گیلان و ... بازگشت او به اردویل» اختصاص داده و به جای
 قزلباش از «میریدان»، «معتقدان»، «مجاهدان دولت»، «دلاوران سعادت آیین»، «رکاب سعادت»،
 «رکاب عالی»، «جنود مطیعه»، «لشکر منصور»، «لشکر شاهی»، «اردوی همایون شاهی»، «جنود
 ظفرشعار شاهی»، «غازیان نصرت شأن شاهی»، و «غازیان شاهی» استفاده کرده است.^{۱۰۲}

۹۹. دیوان لسانی، نسخه خطی، مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۸۱، برگ‌های ۱۹، ۲۰، الف، و ۸۸.

۱۰۰. دیوان حسابی، [تصحیح حسین محبوبی اردکانی] (تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ص ۲۰.

۱۰۱. تذکره تحفه سامی، به اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۱۱۹، ۳۴۷ تا ۳۴۹، ۳۵۱.

۳۴۳، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۳

۱۰۲. علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهجی، تاریخ خانی، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده (تهران: انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۱۳، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲.

امینی هروی که در واقع نخستین مورخ رسمی سفارش گیرنده از دستگاه حکومتی است، با این که اشاره مکرر به رسم تاج پوشی و اعطای خلعت و تاج از سوی شاه اسماعیل و وجود تاج دوزانی که از سقرلاط قرمز تاج می‌دوخته‌اند، دارد،^{۱۰۳} هرگز در توصیف مریدان و سپاهیان جنید و حیدر و علی و شاه اسماعیل، از لفظ قزلباش استفاده نمی‌کند. امینی با در نظر داشتن وجوه مختلف دنیوی و معنوی شخصیت صوفیان و سپاهیان، از ترکیبات و تعابیر خاصی برای توصیف ایشان بهره می‌گیرد. او جنید را «پیشوای اهل تاج، حیدر را «شاه دین و دنیا»، سلطان علی را «پادشاه»، اسماعیل را «شاه دین پناه» می‌خواند^{۱۰۴} و حامیان آنان را با توجه به اهداف طریقتی، جهادی، دین پناهی، صفای در صوفیگری، جنگاوری، نظم و انضباط، و شکست ناپذیری نامگذاری می‌نماید. ترکیبات و لغات مورد استفاده او این‌هاست: فرقه حیدری، فرقه غزا آیین، لشکر بی حیف، لشکر غزاشعار، صوفیان صفا اندوز، فرقه صوفیه صفاکیش، گروه غازیان خیراندیش، صوفیه پر جوش و خروش، فرق اصحاب ارادت، غازیان جان سپار، فرقه غزات، عساکر، غازیان لشکر نیرومند، لشکر، سپاه لشکرهمايون، عساکر بازيب و زين، لشکر منصور، عساکر فرخنده مآثر، جنود عاقبت محمود، سربازان لشکر دین پناه، لشکریان گردون توان، لشکر کواکب آیین، لشکر غزا اثر، لشکر فتح آثار، غازیان نامدار، عساکر ظفرمآثر، لشکر دریا اثر، لشکر گردون پایه، لشکر نامیه آثار، لشکر کواکب نشان، لشکر فیروزی اثر، غازیان فتح البال، غازیان برق اثر، عساکر نجوم مآثر، عسکر نصرت نشان، لشکریان.^{۱۰۵}

خواندمیر هم که به عنوان نخستین مورخ، لفظ قزلباش را به متن خود وارد کرده است، غالباً از ترکیبات دیگر نیز برای سپاهیان صفوی استفاده می‌کند. مانند غازیان سپاه فراوان، مجاهدان لشکر فیروزی نشان، عساکر بهرام مآثر، غازیان، مجاهدان، سپاه انجم عدد، غازیان دشمن شکن، عساکر کوه تمکین، جنود ظفرقرین.^{۱۰۶}

یحیی بن عبداللطیف قزوینی که *لب التواریخ* را در ۹۴۸ق. به پایان رسانده، برای نامیدن سپاهیان، جز یک مورد،^{۱۰۷} از لفظ قزلباش استفاده نکرده است. او در حالت انفرادی از نام طایفه

۱۰۳. امینی هروی، ص ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۹۰.

۱۰۴. همان، ص ۴۱، ۸۷، ۱۰۳.

۱۰۵. همان، ص ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶.

۱۲۳، ۱۲۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۵.

۱۰۶. غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی خواندمیر، *حبیب‌السیر فی تاریخ افراد بشر*، ج ۴ (تهران: انتشارات کتابخانه خیام، بی‌تا).

ص ۴۰۷ تا ۴۵۲، ۴۵۴.

۱۰۷. یحیی بن عبداللطیف قزوینی، *لب التواریخ* (تهران: انتشارات بنیاد و گویا، ۱۳۶۳)، ص ۳۳۴-۳۳۳؛ قزوینی هنگام گزارش شرح اقدامات بابر در بخش مربوط به تیموریان، ضمن اشاره به سال تحریر این گزارش - ۹۴۸ق. - می‌نویسد: «میرزا بابر... به مدد امرا و لشکر قزلباش به پادشاهی ماوراءالنهر رسید.» او در بخش صوفیان و دیگر قسمت‌های کتاب، از لفظ قزلباش استفاده نکرده است.

و اویماق استفاده می‌کند و در حالت مجموعی از ترکیبات خاص، ترکیباتی که او برای سپاهیان صفوی به کار گرفته است، این‌هاست: غازیان ظفرپناه، غازیان ظفرآثار، غازیان ظفرنشان، لشکر ظفرآثر، غازیان عظام، غازیان ظفرکردار، عساکر نصرت‌مآثر، عساکر ظفر مآثر، لشکر ظفرآثر، غازیان.^{۱۰۸}

قاضی احمد غفاری در تاریخ نگارستان که در سال ۹۵۹ق. تألیف کرده، لفظ قزلباش را به کار نبرده و به جای آن از ترکیب «غازیان عظام ظفرانجام» استفاده کرده است.^{۱۰۹} اما، در تاریخ جهان آرا که تألیف سال‌های ۹۷۳-۹۷۱ق. است، او هم مانند یحیی بن عبداللطیف قزوینی، تنها یک بار زیر عنوان «نکته» به توضیح معنای قزلباش می‌پردازد (ص ۲۶۳)، ولی در مواضع دیگر کتاب هیچ‌گاه دوباره آن را به کار نمی‌گیرد و به جای آن از این ترکیبات استفاده می‌کند: غازیان ظفر فرجام، غازیان، غازیان نصرت‌شعار، غازیان ظفرشعار، ارباب ارادت، صوفیان، ارباب و اصحاب اخلاص، اهل اخلاص، اهل ایقان، غازیان نصرت فرجام، لشکران ظفرپیکر، بهادران، عساکر منصور، لشکر ظفرآثر، عساکر ظفرآثر، اردوی سپهرمانند، غازیان کرام.^{۱۱۰}

از ونیزیان عصر شاه اسماعیل، آنجوللو و تاجرناشناخته نیز به جای به کار بردن لفظ قزلباش، از کلمه صوفیان (Suffaveans) استفاده کرده‌اند، نه قزلباش.^{۱۱۱} منوچهر امیری - مترجم سفرنامه‌های ونیزیان در ایران - می‌نویسد: «مؤلف ایتالیایی اصطلاح قزلباش را به کار نمی‌برد بلکه به جای آن صوفیان [کذا] (Suffaveans) می‌نویسد. از این روی، برای پرهیز از تکرار و نیز مأنوس بودن ذهن خوانندگان فارسی با اصطلاح قزلباش، گاهی این کلمه را به کار برده‌ام.»^{۱۱۲}

این سکوت همگانی، کاملاً معنادار است و حکایت از نوعی مقاومت در برابر عثمانیان دارد که به وضع و استفاده از این اصطلاح برای نشان دادن تمایز عقیدتی و گرایش سیاسی جماعت کثیری

۱۰۸. همان، ص ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۰.

۱۰۹. قاضی احمد غفاری، تاریخ نگارستان، تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی (تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۴۰۴ق.)، ص ۳۵۰.

۱۱۰. قاضی احمد غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۹۳، ۹۴، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۶۱، ۲۶۳ تا ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۵.

111. "[T]he Curds are disobedient and insubordinate; and although they wear the red caftans they are not Suffaveans at heart, but only outwardly." *A Narrative of Italian Travels in Persia in the Fifteen and Sixteen Centuries*, Translated and edited by Charles Grey (London: Hakluyt Society, 1873), p. 152.

۱۱۲. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹)، ص ۳۰۹. توضیح مترجم در متن آورده شد، ولی به نظر می‌رسد که درست‌تر بود که ایشان از معادل «صوفیان» استفاده کند. زیرا، عبارات نویسنده ایتالیایی حاکی از این است که مقصود او صوفیان بوده و نه صوفیان. برای نمونه، این عبارت را ملاحظه بفرمایید: «... شیخ اسماعیل ... خواست که حکومت سراسر دیاربکر و حصن کیفا ... را به استاجلو سپارد که از مردم ناطولیه و از صوفیان [صوفیان درست است] پاک عقیدت هوادار فرقه شیخ اسماعیل‌اند.» (همان، ص ۳۶۵).

از هموطنان خودشان و صفویان و پیروان آنان و تکفیر و تظلیل ایشان، دست زدند. در رومیه نیز چنین بود. کسانی که معنون به این لقب شده بودند، به دلیل حسّ بدی که نسبت به اطلاق چنان مفهومی به خودشان داشتند، از به کار بردن آن پرهیز می کردند. برای نمونه، درویش محمد یمینی که یکی از هفت بزرگان علوی - بکتاشی در قرن دهم هجری است، در فضیلت نامه اش از لفظ «قزلباش» استفاده نمی کند. در حالی که، در اثر خود به شدت به انتقاد از اوضاع زمانه می پردازد و اهل قدرت را «مروانین» و عمال ایشان از قضا و فقیهان و صوفیان را «دنیاطلب» و «اهل ریا» می خواند.^{۱۱۳} همین طور، از کل مجموعه ۳۴۸ صفحه ای گلبنگ های علوی - بکتاشی که عبدالباقی گولپینارلی به چاپ رسانده، تنها یک بار در بندی از یک مخمس، از اصطلاح «قزلباش» استفاده شده است، که آن هم نقل سخن دشمن، برای اعلام مخالفت و بیان نوعی مقاومت است و نه پذیرش آن. آن چه از مضمون شعر به دست می آید این است که علوی - بکتاشیان به «قزلباشی» و «عیاشی» و «قلاشی» متهم می شده اند، ولی آنان خود را دوستدار علی^(ع) دانسته و به بکتاشی بودن و علی دوستی خود، فخر و مباهات می کرده اند.^{۱۱۴}

زمانی که حکومتی پرچم دار مخالفت با جماعتی از مردم خود می شود، و جماعات همفکر و بهره مند از حمایت حکومتی نیز با او همسو می شوند، فشار روانی ناشی از تحقیر و تخفیف، بر مردم تحت فشار، به اوج خود می رسد. مردم علوی - بکتاشی رومیه، در کنار سکوت و تحمل فشارهای پیرامونی، زبان به اعتراض و مقابله هم گشودند. پیر سلطان ابدال (قرن دهم هجری) از پیران درگاه بکتاشی در سیواس، ضمن «یزید» خطاب کردن و لعنت فرستادن به کسانی که ایشان را «قزلباش» یا «رافضی» می خوانند، از اعتقادات خود دفاع می کند و مخالفان را به مبارزه فرامی خواند:

لعنت بر تو ای یزید قاتل!
Lanet olsun sana ey kanlı Yezit,
آیا تو ما را قزلباش می نامی؟ به سخن درآ ببینم!
Kızılbaş mı dersin söyle bakalım!
ما آن عاشقان ازلی هستیم،
Biz ol aşıklarız ez elzeden,
آیا تو ما را رافضی می نامی؟ به سخن درآ ببینم!
Rafizi mi dersin söyle bakalım!

113. Derviş Muhammed Yemini, *Fazilet-Name*, Hazırlayan Yusuf Tepeli (Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları, 2002).

114. Abdülbaki Gölpinarlı, *Alevi-Bektasi Nefesleri* (İstanbul: Remzi Kitabevi, 1963), s. 38-39:

Bu zümre-i gül şah Kızılbaşi desinler	بگذار به این جماعت شاخ گل، قزلباشی بگویند
Ol saki-i Kevser bular ayyaşi desinler	ساقی کوثر باش و بگذار اینان عیاشی بگویند
Hoş fırka-i münkir bize kallaşi desinler	خوشا که فرقه منکران ما را قلاشی نام نهند
Ben fahr ederim kim bana Bektaşî desinler	من افتخار می کنم که مرا بکتاشی خطاب کنند
Dergah-i Ali'nin bu da bir taşi desinler.	و بگویند که این هم تکه سنگی از درگاه علی است

ای یزید! اگر به چنگ شاه گرفتار شوی،
او با ذوالفقار به کمرت خواهد زد!
ما با ادب قدم در طریقِ چهل تنان گذاشتیم،
آیا تو ما را قزلباش می‌خوانی؟ به سخن درآ ببینم!
ما غلام [حاج] بکتاش ولی، و فدایی او هستیم،
ما از دریای هستی [مروارید] نیستی به چنگ آوردیم،
و به سوی کعبهٔ دل برای نیاز [گزاردن] آمدیم،
آیا تو ما را قزلباش می‌خوانی؟ به سخن درآ ببینم!
من پیرسلطان هستم، ای یزید! لعنت بر شما باد،
آیا باز سخنی در برابر این سخن درست باقی می‌ماند؟
اینک میدان نبرد جوانمردان! برای مبارزه به نبردگاه درآییم،
آیا تو ما را قزلباش می‌خوانی؟ به سخن درآ ببینم!^{۱۱۵}
پیرعلی (قرن دهم هجری) از پیران بکتاشی در سیواس، امیدوار است «غازی مهدی» برای
انتقام گرفتن از آل عثمان، به روم لشکرکشی کند و ایشان را از تخت فروکشد. او عثمانیان را
«یزیدیان» خطاب می‌کند و «مهدی» را که تاج سرخ بر سر دارد، علمدار دوازده امام می‌داند:
گمان کرده‌ای که عثمانی مجازات نمی‌شود؟
چه انتقام‌هایی که باید از او گرفته شود!
اگر مهدی ظهور کند تو چه حالی خواهی داشت؟
کوس‌های پرهیبت نبرد باید نواخته شود
قاضی مهدی روزی گام در سرزمین روم خواهد گذاشت
هم قلعه و هم برج یزید را ویران خواهد کرد
او پرچم دوازده امام را به اهتزاز در خواهد آورد
و اگر با تاج سرخ، به خرام در آید شایسته است

عنوان قزلباش نداشتن ایلات و عشایر

ایلات و عشایر عصر صفوی، قزلباش نبودند و هرگز نام خود را به قزلباش تغییر ندادند و همیشه

115. Ali Haydar Avcı, *Kalender Çelebi Ayaklanması* (Ankara: AAA Yayınları, 1998), s. 207-208.

116. Gölpinarlı, *Alevi-Bektasi Nefesleri*, s. 94-95.

به نام خود خوانده می‌شدند. آن چه که بعدها در اسناد و متون تاریخی آمده است، شامل ایلات نمی‌شده و تنها سپاهیان ایلی و عشایری را در نظر داشته است که از سوی ایلات در برابر دریافت «الکا» و «یورت» به منظور بیلاق و قشلاق بدنه اصلی ایل، برای خدمت رسانی در خدمت حکومت قرار می‌گرفته‌اند و ناگزیر در مسائل نظامی و سیاسی و رقابت‌های قدرت دخالت داشته‌اند. در همین مورد خاص هم، قشون ایلی نام اصلی ایل را به همراه داشته و فقط زمانی که به نام عام مخاطب قرار می‌گرفت، «قزلباش» نامیده می‌شد. هم از این روست که هرگز نام‌های ایلی همچون شاملو، ترکمان، افشار، استاجلو، موصولو، تکلو و از این قبیل، از قلم مورخان حذف نگردیده است. این امر ناشی از عصبیت ایلی در آن دوران است و حاکی از آن است که، برخلاف امروز که مرزهای عصبیت ایلی فروپاشیده، نمی‌توان در ساختار ایلی آن ایام به دنبال چیزی به عنوان «حس ملی» بود. چنین حسی تنها در میان «سپاهیان» و آن هم زمانی شکل می‌گرفت که پای مهاجمان خارجی به میان می‌آمد.

نتیجه بخش بودن جستجو برای پیدا کردن نمونه‌ای که بیانگر وجود حس ملی در میان ایلات و اولوسات بوده باشد، دشوار به نظر می‌رسد. زیرا، وجود چنین حسی با سازمان و ایجابات حیات عشایری سازگاری ندارد. از ترکستان و ماوراءالنهر تا آسیای صغیر، ایلات و اولوسات همچون گردبادی که از جایی برمی‌آمد و در جایی فرومی‌نشست، در گردش بوده‌اند. اینان، جمعی را که بدان تعلق داشته‌اند، جایی را که در آن فرود می‌آمده‌اند و فضایی را که بوی احشامشان پر می‌کرده، سلسله مراتب قدرتی را که بدان استخوان بندی ایل را حفظ می‌کرده‌اند، و قواعدی رفتاری را که متضمن ثبات و تداوم ساختار ایل بوده‌است، در همه حال، اصل می‌دانسته‌اند که حاصل آن عصبیت قومی است. این عصبیت در ایلات و اولوسات به قدری قوی بوده‌است که کمترین تعرضی را از جانب هرکسی اعم از شاه و غیر او و خودی و بیگانه بی پاسخ نمی‌گذاشته‌اند. اینان خدمت می‌رسانده‌اند که برای ایل خدمت و امتیاز بگیرند و از آن جایی که بیشترین خدمت را کسانی دریافت می‌کرده‌اند که بیشترین نفوذ را در دستگاه حاکمه داشته باشند، جنگ رقابت در حوزه قدرت همیشگی بوده‌است. لذا، هر وقتی که ائتلاف کنندگان با ایشان از این قاعده سر باز می‌زدند، با اعتراض و عصیان ایشان مواجه شدند. هم از این روست که ناآرامی‌های عشایری، صفحات تاریخ مناطق یاد شده را تا سده اخیر پر کرده است. آنان که به سرسپردگی ایلات و اویماقات عصر صفوی به آن خاندان، که نشانه‌اش تبعیت محض است، باور دارند، سرکشی سپاهیان عشایری آن عصر را که سرانجام به تحدید قدرت ایشان از جانب دستگاه سلطنتی، که بی تردید دامنه آن به عرصه ایل

و اویماقشان هم کشیده می‌شد، منجر گردید، چگونه ارزیابی می‌کنند؟
تحلیل رفتار عشایری براساس باورهای مذهبی - طریقتی نیز، راه به مقصود نمی‌برد. ایلات نمی‌توانستند در حکومت صفوی داعیه مذهبی - طریقتی داشته باشند. زیرا، چنین پدیده‌ای کاربرد داخلی ندارد و کسی از خارج هم چنین داعیه‌ای را نمی‌پذیرد. درگیری مستقیم با طبیعت و احشامی که وابسته به آن است، حضور دائم و تلاش شبانه روزی فرد عشایری، اعم از مرد و زن و فرزندان، را می‌طلبد. صدها کیلومتر ایل گردانی برای تعلیف فصلی احشام، نیمی از سال را بر فراز کوه‌های منطقه بیلاقی ونیم دیگر را در کوهپایه‌های منطقه قشلاقی به سر بردن، فرصتی برای مراسم و مناسک مذهبی - طریقتی مألوف مناطق شهری و روستایی برای عشایر باقی نمی‌گذارد. طبعاً این‌ها دل در گرو باورها دارند که معمولاً هم به صورت انباشتی است؛ هرچه زمان می‌گذرد لایه‌های قدیمی‌تر کم رنگ تر شده و با مفاهیم بعدی جاگزین یا ترکیب می‌شوند و بارمعنایی تازه‌ای پیدا می‌کنند؛ «تانگری» می‌گویند ولی از آن «الله» را افاده معنا می‌کنند.^{۱۱۷} مع الوصف، انتظار تخصیص وقت و تأسیس سازمانی مذهبی - طریقتی برای امور مربوط به آن را از ایشان داشتن، انتظاری است که با شرایط زندگی آن‌ها همخوانی ندارد. زیرا، نیازهای عشایری تعریف شده و پایدار و از لونی متفاوت از نیازهای شهری و روستایی است و انگیزه مذهبی - طریقتی در مدیریت آن فاقد کارآمدی لازم است.

حضور نظامی، اساسی‌ترین وجه ارتباطی ایلات و اویماقات با دستگاه حکومتی بوده است. از نمونه‌های متأخر و بارز این حضور که گزارشات آن همراه با آمار و ارقام دقیق وجود دارد، عصر ناصرالدینشاهی است. ایلات متعدد، به نسبت جمعیت و نفوذ، کم و بیش بین یکصد و پنجاه تا هفتصد نفر سواره نظام در اختیار دستگاه حکومتی قرار داده و از قبل آن امتیازات علف چر و «کتابچه یورت» می‌گرفته‌اند و به عنوان یک نیروی تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در منطقه استقرار خود عمل می‌کرده‌اند. طبعاً نوع و میزان نفوذ هر ایل با توجه به وجاهت تاریخی و توانمندی بالفعل آن از نظر تعداد جمعیت و احشام و میزان مالیات پرداختی و از این قبیل، صورت می‌گرفته است. براین اساس، پی بردن به آمار تخمینی جمعیت لشکریان عشایری عصر صفویه چندان دشوار نیست.

۱۱۷. قدیم‌ترین جایی که به نمونه‌ای از کاربرد تنگری با بار معنایی الله می‌توان برخورد، حکمت‌های خواجه احمد یسوی است. مانند این بیت در حکمت ۲۴ او:

بلايه صبر ايليان، نفسنی جبر ايليان
دشمانه حرب ايليان تنگری ایچون دیدیا
نک به: ترجمه دیوان احمد یسوی، برنجی جلد، مترجمی حسن شکری (استانبول: حریت مطبعه سی، ۱۳۲۷ ق.)، ص ۵۳.

کراهت زدایی و استفاده از اصطلاح قزلباش

صفویان نسبت به استفاده از لفظی که دال بر مقصودشان از پوشیدن کلاه یا تاج باشد، رویکردی دوگانه داشتند. در عصر شاه اسماعیل - دوران تأسیس حکومت - چون جنبه عقیدتی، نیروی محرکه جنبش دگرگون‌سازشان بود، از صفت «سرخ» و «آل» برای کلاه خود استفاده می‌کردند. اما در دوران پس از آن که اختلافات در میان سپاهیان رخ نمود و مقام خواهی و دنیاگرایی فزونی گرفت، برای ایجاد حس وحدت و یک دلی و هم سوئی، با کراهت زدایی از لفظ «قزلباش» همه سپاهیان را زیر چتر نام واحد درآوردند و با این کار خواستند هم زهر تبلیغاتی دشمنان خود را بگیرند و هم از پدیده‌ای که آزارشان می‌داد ترسشان را بریزند و آن را به خدمت تبلیغاتی خود درآورند.

خواندمیر نخستین مورخی بود که اصطلاح قزلباش را به کار گرفت. او پیشینه پدیداری این لفظ را به دوران سلطان حیدر برمی‌گرداند و می‌نویسد:

سلطان حیدر... ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیرحسن بیک بود... سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک می‌نهاد. هرکس به دست ارادت در دامن دولت‌اش می‌آویخت، از همان جنس افسری به وی می‌داد و آن حضرت پیوسته و فوراً مژبته ارباب عزّو جهاد را مطمح نظر همت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که به واسطه تاج قرمز به قزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بر خدام آن خاندان باقی ماند، رایت مقاتله کفار می‌افراخت^{۱۱۸}

بعید نیست که خواندمیر آگاهانه به چنین تحریفی دست زده باشد. چنان که گفتیم، با بروز تدریجی اختلافات در میان سپاهیان از سال‌های پایانی حکومت شاه اسماعیل و علنی شدن آن در سال‌های نخست حکومت شاه تهماسب، نیاز به عنصری وحدت بخش احساس می‌شد. خراسانیان که بیشتر در معرض تهاجمات هرازگاهی ازبکان بودند، چنین نیازی را بیشتر درک می‌کردند. استفاده از عنوانی واحد برای تمام لشکریان و مشروعیت دادن به آن عنوان، با به زمان حیدر برگرداندن ایجاد و استفاده از آن، ممکن بود به فهم لزوم ایجاد فضای همدلی در میان سپاهیان باری رساند. خواندمیر - مورخی که میرزا حبیب الله ساوجی حامی او بود - این قدم را با غیریت زدایی از لفظ «قزلباش» برداشت. او بدین طریق، مفهوم جعلی عثمانیان را از بددین و ملحد و کافر به «مجاهدان دین» و «اصحاب معرفت و یقین» برگرداند، و نیز با مؤسس قرار دادن سلطان حیدر،

به استفاده از آن مشروعیت بخشید.

پیشتر، هاتفی خرجردی، با به کار گرفتن عنوان «سلطان» برای جنید و حیدر^{۱۱۹} که بیشتر با فعالیت مبارزاتی ایشان مناسبت داشت، زمینه مناسبی را برای انتقال از مفهومی صوفیانه به مفهومی نظامی فراهم کرده بود. امینی هروی و پس از او هم خواندمیر به همان رویه ادامه دادند و لفظ سلطان را جانشین «شیخ» کردند.^{۱۲۰} برجسته کردن وجه سپاهی‌گری شیوخ صفوی، می‌توانست علاوه بر جنبه مرادی از جنبه مبارزاتی هم برای مریدان ایشان الگوساز باشد. اقدام خواندمیر، در به کارگیری عنوان قزلباش، در اوج نیاز حکومت به طرح چنین رویکردی، صورت گرفت. از این رو، مقاومتی برینانگیخت و به تدریج وارد متون تاریخی و اسناد حکومتی شد و روز به روز بر دامنه استفاده از آن افزوده گردید.

نتیجه‌گیری

برخی از مورخان و محققان، بدون توجه به واقع امر، از اصطلاح «قزلباش» در دایره زمانی غیر مربوط به آن استفاده کرده‌اند و پیروان و حامیان سلطان حیدر و شاه اسماعیل را «قزلباش» نامیده‌اند. حال آن که هیچ یک از متون تاریخی، ادبی، و اسناد دولتی دوران شاه اسماعیل اول، برای نامیدن سپاهیان و حامیان صفویه، از جنید تا اسماعیل، از لفظ «قزلباش» استفاده نکرده‌اند. لذا، به کارگیری این لفظ از زبان مخالفان صفوی هرچند درست است، اما، تسری آن به دوره یاد شده به عنوان اصطلاح مطلوب صفویان و پیروان و حامیان ایشان، نادرست و فاقد وجهت و اعتبار تاریخی است.

قزلباش، اصطلاحی است که در سال‌های آغازین سده دهم به استعمال در آمد. سلطان بایزید عثمانی، نخستین کسی بود که از این لفظ در یکی از نامه‌هایش به سلطان الوند آق‌قویون‌لو استفاده کرد. چون سلاطین عثمانی از واکنش منفی شاه اسماعیل نسبت به این لفظ آگاه بودند، از به کار بردن آن در مکاتبات خود با او پرهیز داشتند. و حال آن که، با هر کس دیگر از مخالفان شاه اسماعیل که مکاتبه می‌کردند، از این لفظ به همراه صفاتی که عموماً بار الحادی و توهین آمیز داشت، استفاده می‌کردند.

این لفظ در ابتدا منفور صفویان و پیروان ایشان بود و تا مدت‌ها از آن استفاده نمی‌شد. از

۱۱۹. هاتفی خرجردی، ص ۵۶.

۱۲۰. امینی هروی، ص ۵۱-۲۶؛ خواندمیر، ص ۴۲۴، ۴۳۶.

این رو، می‌توان گفت که در دوره شاه اسماعیل و جسته و گریخته در دو دهه نخست عصر شاه تهماسب به دلیل منفور بودن لفظ «قزلباش» هر ایل و اویمایی به نام خود خوانده می‌شد و یک ائتلاف الوس و ایل و اویمایی به نام «قزلباش» وجود نداشت. در ادوار بعد نیز، چنین ائتلافی پدید نیامد و ایلات و اویماقات به نام خود باقی ماندند و لفظ قزلباش - از جانب ایرانیان - تنها برای «سپاهیان» که ممکن بود از صوفیان یا دیگر داوطلبان سپاهی‌گری باشند، به کار گرفته شد. برعکس، این ائتلاف و اتحادیه ایلی، در باره شاهسونان که در ابتدا از درون سپاهیان ایلی به اصطلاح قزلباش سربرآوردند، واقعیت پیدا کرد و لفظ «شاهسون» نام اصلی ایل شد و نام اولیه در کنار لفظ شاهسون به کار رفت. مانند شاهسون اینانلو، شاهسون افشار، شاهسون بغدادی. چنان که اکنون نیز در ایران، بر عکس پاکستان و افغانستان و ترکیه و به طور محدود برخی جماعات کرد خارج از ایران، با جماعت یا ایل و اولوسی با عنوان قزلباش مواجه نیستیم. همان طور که گذشت، آن چه که ما با آن مواجهیم و برای دوران بعد از شاه اسماعیل واقعیت تاریخی دارد، سپاه قزلباش است که از سواره‌های چند صد نفری ایلات و اویماقات مختلف و جماعات روستایی و شهری تشکیل می‌شدند و از نیمه دوره سلطنت شاه تهماسب به بعد به طور رسمی در بیشتر منابع دولتی و غیردولتی با این نام خوانده می‌شدند؛ همراه با صفات ارزشی چندی، که یا برای ابراز حق به جانبی در برابر بیگانگان بوده است و یا برای ایجاد نوعی وحدت و همسویی و همدلی بین سپاهیان. خلاصه این که، برخلاف فهم غالب، دوران شاه اسماعیل دوران قزلباشی نبود؛ نه به نام، نه به چیرگی نوع تفکر و شیوه اداره امر حکومت.

نکته قابل توجه برای محققان تاریخ ایران عصر صفوی، به‌ویژه کسانی که در پی تعیین اصالت متون متعلق به سال‌های پایانی سده نهم و دهه‌های نخستین سده دهم یعنی اوائل عصر صفوی هستند، این است که با توجه به مورد تأیید قرار گرفتن فرضیه تحقیق، مبنی بر منفور بودن اصطلاح قزلباش و کراهت استعمال آن در دهه‌های نخستین تسلط صفویان که دست کم دوران شاه اسماعیل و جسته و گریخته اوائل دوران شاه تهماسب اول را پوشش می‌داد، احتمال قریب به یقین این است که متون تولیدی دوران شاه اسماعیل، به جز متون معارضان عثمانی و اوزبک، فاقد اصطلاح قزلباش بوده و نویسندگان عامدانه از به کارگیری این اصطلاح خودداری می‌کرده‌اند. در نتیجه، به غیر از آثار عثمانی و اوزبک، متونی که در آن‌ها از اصطلاح قزلباش استفاده شده باشد، به احتمال قریب به یقین، به دوران شاه اسماعیل اول و قبل از او تعلق نداشته و دست کم تولیدی دوران شاه تهماسب اول یا بعد از اوست.

کتابنامه

الف - فارسی:

- اسپناچی پاشازاده، محمد عارف. *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*. به کوشش رسول جعفریان. قم: انتشارات دلیل، ۱۳۷۹.
- اسمیت، رونالد بیشاب. *نخستین فرستادگان پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی*. چ ۲. ترجمه حسن زنگنه. تهران: انتشارات به دید، ۱۳۸۶.
- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم. *فتوحات شاه*. تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمد رضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ایران‌شهر، ج. ک. «سرآغاز». *سلسله النسب صفویه: نسب نامه پادشاهان با عظمت صفوی*. تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی. برلین: انتشارات ایران‌شهر، ۱۳۴۳ق. ص ۷-۳.
- باستانی‌پاریزی، محمد ابراهیم. «مریدان مرادجوی». *یغما*. سال ۲۲. شماره ۴ (تیرماه ۱۳۴۸)، ص ۱۹۶-۱۸۸.
- بدلیسی، ادريس. *هشت بهشت*. نسخه خطی. مجلس شورای اسلامی. شماره بهزاد در گلستان. به مناسبت همایش بین‌المللی بزرگداشت استاد کمال‌الدین بهزاد، با مقدمه محمد علی رجبی (تهران- تبریز: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۲).
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*. ج ۳. چ ۱۷. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۹۳.
- تذکره تحفه سامی. به اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- تذکره شاه طهماسب. به سعی و اهتمام عبدالشکور. برلن: چاپخانه کویانی، ۱۳۴۳ق.
- جهانگشای خاقان: *تاریخ شاه اسماعیل*. مقدمه و پیوست‌ها الله دتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴.
- جهانگیر میرزا. *تاریخ نو*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان. *سلوک الملوک*. تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
- _____ . *مهمان نامه بخارا*. چ ۲. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۵.
- _____ . *تاریخ عالم آرای امینی*. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی. *حبیب‌السیر فی تاریخ افراد بشر*. چ ۴. تهران: انتشارات کتابخانه خیام، بی‌تا.
- دوغلان، میرزا محمد حیدر. *تاریخ رشیدی*. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- دیوان حسابی. [تصحیح حسین محبوبی اردکانی]. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- دیوان فغانی. خطی. مجلس شورای اسلامی. شماره ۱۰۳۹.
- دیوان لسانی. خطی. مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۸۱.

- دیوان هلالی جغتایی. چ ۲. به اهتمام سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۸.
- رجبی، پرویز. ترازوی هزار کفه. تهران: انتشارات پژوهاک کیوان، ۱۳۸۱.
- رحیم‌لو، یوسف. «ایران در عصر صفویه». تاریخ جامع ایران. ج ۱۰. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳. ص ۷۸۱-۶۸۵.
- روملو، حسن بیگ. احسن التواریخ. به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن. تهران: کتابخانه شمس، ۱۳۴۷.
- زاکانی، عبید. «تعریفات ملا دو پیازه». کلیات عبید زاکانی. به اهتمام پرویز اتابکی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۴۳.
- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
- سومر، فاروق. نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی. ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی. تهران: نشر گستره، ۱۳۷۱.
- شاه اسماعیل خطایی اثر لرلی. جلد ۱. علمی - تنقیدی متنک ترتیبی و مقدمه عزیز آقا محمداوف و رهداقتوری حمید آراسلی. باکو: آذربایجان س س ر علملر آکادمیاسی نشریاتی، ۱۹۶۶. ص ۱۰۳-۵.
- شاه اسماعیل صفوی خطایی: کلیات دیوان، نصیحت نامه، دهنامه، قوشمالار، فارسی شعرلر. به اهتمام رسول اسماعیل‌زاده. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۰.
- شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی. چ ۲. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸.
- شاه طهماسب صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد. تاریخ جهان آرا. تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- _____ . تاریخ نگارستان. تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی. تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۴۰۴ق.
- فضولی، محمد بن سلیمان. «بنگ و باده». دیوان ترکی فضولی. به اهتمام امین صدیقی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - دبیرخانه کنگره بزرگداشت حکیم محمد فضولی، ۱۳۷۴. ص ۵۱۱-۴۷۹.
- فلور، ویلم. دیوان و قشون در عصر صفوی. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر آگه، ۱۳۸۸.
- قاسمی حسینی گنابادی. شاه اسماعیل‌نامه. مقدمه و تصحیح و تحشیه جعفر شجاع کیهانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. لب التواریخ. تهران: انتشارات بنیاد و گویا، ۱۳۶۳.
- قصاد امیددی. خطی. مجلس شورای اسلامی، شماره ۳-۱۳۴۳۵.
- قصاد مولانا امیدی. خطی. مجلس شورای اسلامی، شماره T-۱-۱۱۵.
- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی. به کوشش حامد ربانی. تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴.
- کلیات دیوان فضولی. [استانبول: مطبعة تصویر افکار - چاپ عکسی تبریز، ۱۲۸۶ق].
- کلیات عبید زاکانی. به کوشش پرویز اتابکی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۳.
- کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر. چ ۲. ترجمه کیکاووس جهاندار. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰.

لاری، محی‌الدین. فتوح‌الحرمین. با تصحیح و مقدمه علی محدث. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶.
لاهیجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین. تاریخ‌خانی. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

لمتون، آن کاترین س.، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری. ج ۳. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۶۲.

مالکم، جان. تاریخ ایران. ترجمه میرزا اسمعیل متخلص به حیرت. بمبئی: طبع میرزا محمدعلی شیرازی مشهور
به کشکول، ۱۳۰۳ق. / ۱۸۸۶م.

محمدآف، عزیز آقا. «خطایی اثرلربین نشری...» شاه اسماعیل خطایی اثرلری. جلد ۱. علمی - تنقیدی متنک
ترتیبی و مقدمه عزیز آقا محمدآف و رهداقتوری حمید آراسلی. باکو: آذربایجان س س ر علملر آکادمیاسی
نشریاتی، ۱۹۶۶. ص ۱۰۳ - ۵.

منصوری، فیروز. رازهایی در دل تاریخ: شاه اسماعیل شاعر نبوده و دیوانی هم نداشته است. تهران: مؤلف،
۲۵۳۷.

واصفی، زین‌الدین محمود. بدایع‌الوقایع. ج ۲. تصحیح الکساندر بلدروف. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،
۱۳۵۰.

هاتفی خرجردی، عبدالله. شاهنامه هاتفی خرجردی: حماسه فتوحات شاه اسماعیل صفوی. تصحیح و مقدمه
سیدعلی آل داود. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.

ب - ترکی:

Aşikpaşazade (عاشق‌پاشازاده، درویش احمد. تواریخ آل عثمان: عاشق‌پاشازاده تاریخی. [مقابله و تصحیح
عالی. استانبول: مطبعة عامره، ۱۳۳۲ق.].

Avcı, A. Haydar. *Kalender Çelebi Ayaklanması*. Ankara: AAA Yayınları, 1998.

Bitlisi, Şukri. *Selim-Name*. Hazırlayan Mustafa Argunşah. Kayseri Erciyes Üniversitesi
Yayını, 1997.

Canpolat, Cemal. *Osmanlı Belgelerinde Kızılbaşlar Hakkında İdam ve Sürgün
Fermanları*. İstanbul: Can Yayınları, 2008.

Emecen, Feridun M. "Osmanlı Devletinin Şark Meselesi'nin Ortaya Çıkışı İlk
Münasebetler ve İç Yansımaları." *Tarihten Günümüze Türk-İran İlişkileri
Sempozyumu 16-17 Aralık 2002 Konya*. Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi,
2003. s. 35- 48.

Enveri, [انوری. دستورنامه انوری. به تصحیح مکرمین خلیل. استانبول: دولت مطبعه‌سی، ۱۹۲۸].
Feridun bey. Münşeât üs-Salatin. فریدون بک. مجموعه منشآت السلاطین. ج ۱. دارالسعادة: تقویم
خانه عامره، ۱۲۷۴ق.

Gölpınarlı, Abdülbâkî. "Kızıl-Baş." *İslam Ansiklopedisi*. 5. Cilt. İstanbul: Milli Eğitim Basımevi, 1965 s. 789-795.

_____. *Alevî-Bektâsî Nefesleri*. İstanbul: Remzi Kitabevi, 1963.

Habibi, Şeirlər. Bakı: Şərq-Qərb, 2006.

Hecviyye (Hicviye) هجويۀ لغمی، مجموعۀ شماره ۲/۳۴۵/۹ کتابخانه کوبریلی استانبول، برگ‌های ۱۶۳ ب و ۱۶۴.

Kaya, Doğan. *Ansiklopedik Türk Halk Edebiyatı Terimleri Sözlüğü*. Ankara: Akçağ, 2007.

Kayabalı, İsmâ'il ve Cemender Arslanoğlu. *İran'ın Anadolu'ya Uzanan Gölgesi, 1453-1984*. Ankara: Yy, 1990.

Kılıç, Filiz. *Şehzade Bayezid Şahi Hayat ve Divanı*. Ankara: T. C. Kültür Bakanlığı, 2000.

Lutfi Paşa لطفی پاشا. *تواریخ آل عثمان*. مصحح و محشیسی کلیسلی معلم رفعت. استانبول: مطبعۀ عامره، ۱۳۴۱ ق.

Nev'izade [نوعی‌زاده عطایی]. *شقائق نعمانیه و ذیلری: حدائق الحقائق فی تکمله الشقائق*. نشره حاضرلیان عبدالقادر اوزجان. استانبول: دارالدعوه، ۱۹۸۹.

Sertoğlu, Midhat. *Osmanlı Tarih Lugati*. İstanbul: Enderun Kitabevi, 1986.

Sümer, Faruk. *Safevi Devletinin Kuruluşu ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü*. Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1992.

Şükürov, Giyas. "Safevi Devleti'nin Kuruluşu ve I. Şah İsmail Devri, 907- 930/ 1501-1524." Yüksek Lisans Tezi. Marmara Üniversitesi. İstanbul, 2006.

Tarihi Peçevi [تاریخ پچوی. ۲ جلد. مقدمه و اندکس فخری ج. درین و وحید چابک. استانبول: اندرون کتاب اوی، ۱۹۸۰].

Uzunçarşılı, İsmail Hakki. *Osmanlı Tarihi*. II. Cilt. 4. Baskı. Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi 1983.

Yemini, Derviş Muhammed. *Fazilet-Name*. Hazırlayan Yusuf Tepeli. Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları, 2002.

Yesevi, Ahmed [ترجمۀ دیوان احمد یسوی. برنجی جلد. مترجمی حسن شکری. استانبول: حریت مطبعه سی، ۱۳۲۷ ق.

Yıldırım, Ali. *Osmanlı Engizisyonu*. Ankara: Öteki Yayınları, 1996.

Yörükân, Yusuf Ziya. *Anadolu'da Aleviler ve Tahtacılar*. Hazırlayan Turhan Yörükân. Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1998.

ج - انگلیسی:

- A Narrative of Italian Travels in Persia in the Fifteen and Sixteen Centuries. Translated and edited by Charles Grey. London: Hakluyt Society, 1873.
- Babayan, Kathryn. "The Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shi'ism." *Iranian Studies*. Vol. 27, No. 1/4, Religion and Society in Islamic Iran during the Pre-Modern Era (1994), pp. 135-161.
- _____. *The Waning of the Qizilbash: The Spiritual and the Temporal in Seventeenth Century Iran*. Princeton: Princeton University Press, 1993.
- Bahari, Ebdollah. *Bihzad: Master of Persian Painting*. Foreword by Annemarie Schimmel. London and New York: I. B. Tauris Publishers, 1996.
- Bashir, Shahzad. "The Origins and Rhetorical Evolution of the Term Qizilbāsh in Persianate Literature," *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, 57 (2014) 364-391.
- İnalçık, Halil and Günsel Renda. Eds. *Ottoman Civilization*. Ankara: Ministry of Culture and Turism, 2004.
- Mazzaoui, Michel. "The Safavid Phenomenon: An Introductory Essay." *Safavid Iran and Her Neighbors*. Edited by Michel Mazzaoui. Salt Lake City, Utah: The University of Utah Press, 2003. PP. 1-6.
- _____. *The Origins of the Safavids; Şi'ism, Sufism, and the Ğulat*. Wiesbaden: Franz Steiner Verlag GMBH, 1972.
- _____ and Vera B. Mareen (eds.), *Intellectual Studies on Islam* (Salt Lake City, Utah: University of Utah Press, 1990.
- Minorsky, V. and Shah Isma'il I. "The Poetry of Shah Isma'il I." *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*. University of London. Vol. 10. No. 4 (1942), pp. 1006a-1053a.
- Moosa, Matti. *Extremist Shiites: The Ghulat Sects*. Syracuse, New York: Syracuse University Press, 1987.
- Newman, Andrew J. *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. London and New York: I. B. Tauris, 2006.
- Savory, Roger. *Iran Under the Safavids*. Cambridge: Cambridge University Press, 1980.
- _____. "Kizil-bash," *Encyclopedia of Islam*, New Edition, vol. V (Leiden: E. J. Brill,

1986.

Stanfield-Johnson, Rosemary "The Tabarra'iyān and the Early Safavids." *Iranian Studies*, Vol. 37, No. 1 (Mar., 2004), pp. 47-71.

Tadhkirat Al-Muluk: A Manual of Safavid Administration. Translated and explained by V. Minorsky. England, Cambridge: Cambridge University Press, 1980.

ج - عربى:

طّقوش، محمد سهيل. تاريخ الدوله الصفويه فى ايران. لبنان: دارالنفائس، ١٤٣٠هـ.